

ابراهیم بن یوسف

وَلَكِنْ اثْبَتَ نَفْسَهُ فَهُوَ مُخْلِصٌ خَالِصٌ وَالصُّوفِيُّ أَخْرَجَ نَفْسَهُ عَنْ عَمَلِهِ وَخَالَصَ كُنَا
 أَخْرَجَ غَيْرَهُ فَهُوَ مُخْلِصٌ وَشَتَانُ مَا بَيْنَ الْمُخْلِصِ الْخَالِصِ وَ الْمَخْلِصِ
 حاصل بیان آنست که میگوید آن اخلاص که مرعوم راست حلی مرتضی و را حاصل نکرده و از ان مقام دور
 نیاید و آن اخلاص که مرعوم است و بجای گیرد در دل آنها چون اخلاص عوام نیست ظاهر میگردد و از آنها
 عبادات و طاعات و انزوا خود را غلبه طالبان نیستند که کس را بر آن حال اطلاع پیدا کرد و در ان مقام شیخ ابو
 عثمان مغربی ممتاز کرده است از هم صوفی و ملا سیر از انزوی که ملامتی بیرون میسپارید مردمان از عمل و حالت
 خود چه نخواهند که کس را بر کردار خود اطلاع پیدا کرد و درین کار آنها راست عزمی درست پس بجاعت مخلص
 خالصند و صوفی بیرون میکنند نفس خود را از عمل مانند بیرون کردن غیر پس و مخلص است و زیاده فرستد
 مخلص خالص و مخلص شیخ ابو بکر قاق در ان مقام گفته است کل مخلص فی اخلاصه و بی اخلاصه
 فاذا اراد الله ان یخلص اخلاصه بسقط عن اخلاصه و بیه لا خلاصه فیکون مخلصا لا مخلصا
 هر دوستی که روی بکمی گذاشت دوستی در راه حق یعنی اخلاص او از آنست که بنظر میآید دوستی
 هرگاه خداوند تبارک و تعالی را اراده بر آن قدر میگرد که صافی و پاکیزه کند اخلاص دوستی مرد را می اندازد
 از نظر او اخلاص میگرد و دوستی صافی و پاکیزه نه مخلص که همان مخلص اخلاص باشد شیخ ابوسعید خراسانی در ان مقام
 گفته ربنا العارفين افضل من اخلاص المریدین ریاء مرد عارف کامل بهتر و فروتر است
 عملش از اخلاص مریدین یعنی آن اخلاصی که خلوص پیدا کرده باشد از انزوی که دوستی مرید بعلت دیدن
 دوستی و اخلاص است و شخص عارف کامل منزله است از آن ریائی که میرد ثواب عمل را بسبب است که باید ظاهر
 سازد بعضی عبادات و اعمال واجب خود را از ان علم کاملی که او راست از برای است جذب قلب مرید بسبب
 معاناة خلق و ترصیب با خلق نیکو و اعمال خیر و در ان مقام جماعت عارفین اهل حق است و قس که خود نیز این
 ما همان گروه است و آنان که کمالی در سیر و سلوک و علم پیدا کرده اند دور نباشد اعمال ظاهری آنها را زیاد
 و هرگز نخواهد بود که اعمال نخبین قوم ریاء باشد و یقین است که خالصا لوجه الله است شیخ ابو محمد روم گوید
 الاخلاص ان یرضی صاحبہ علیہ عوضا فی الدارین و لا حظا من الملکین
 نکس که در سیر و سلوک بمقام اخلاص رسید خوشتر و بیشتر دارد و آن اگر در عوض این دنیا و آن دنیا را بد
 دهند و نخواهد بهره از ملک این سرزمین انسانی بعضی از این طبقه در ان مقام گفته اند صدق الاخلاص
 نسیان ذوبه الخلق بدوام النظر الی الحق اخلاص دوستی درست آنست که خلق را بنظر نیارد
 و فراموش نماید از کثرت توجه دیدار بسوی پروردگار و اینهم که مسطور شد حال طبقه ملامتی است که نهان سید
 اعمال و فعال نیکوی خود را از خلق و از آنکه آنها را صاحب اعمال و افعال خیرند انزوی را می اندازد شیخ ابو جعفر
 خدی از جنید پرسید که از برای من واضح ساز که فرق اخلاص و صدق چیست گفت صدق اصل مطلب است
 در طریق سیر و سلوک و اخلاص فرع آنست چون اصل محکم گردد و فرع متابعت محکم و شاداب شود و اخلاص مرد
 سالک یا حاصل نکرده که در عمل یعنی مواظبت در عبادات و طاعات و آنحال ملامتی است و متابعت و اخلاص
 حال

ابوبکر صید

۱۴۶

از قهای اهل سنت و در فروع از پروان احمد بن حنبل معدود است تولدش در بصره اتفاق افتاده و هم در آن بلد نشو و نما یافته
 ابوالفرج بن جوزی در تاریخ مختصر گوید وَ سَأَلْنَا عَنْ مَوْلِدِهِ فَقَالَ أَقْبَلُوا عَلِيَّ شَانِكُمْ فَانْتِ
 سَأَلْتُ الْفَاضِلِيَّ أَبَا الْمُظْفَرِ مَبَارِئِينَ ابْرَهِيمَ النَّبْعِيَّ عَزَّيْنَهُ فَقَالَ أَقْبَلْ عَلِيَّ شَانِكَ
 فَانْتِ سَأَلْنَا أَبَا الْمُفَضَّلِ مُحَمَّدَ بْنَ أَحْمَدَ الْجَارُودِيَّ عَزَّيْنَهُ فَقَالَ أَقْبَلْ عَلِيَّ شَانِكَ فَانْتِ
 سَأَلْنَا أَبَا بَكْرٍ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيِّ بْنِ فَاخْرٍ الْمُنْفَرِيَّ عَزَّيْنَهُ فَقَالَ لِي أَقْبَلْ عَلِيَّ شَانِكَ فَانْتِ
 سَأَلْنَا أَبَا يُونُسَ الْهَاشِمِيَّ عَزَّيْنَهُ فَقَالَ لِي أَقْبَلْ عَلِيَّ شَانِكَ فَانْتِ سَأَلْنَا أَبَا إِسْمَاعِيلَ
 الْقَرْمَظِيَّ عَزَّيْنَهُ فَقَالَ لِي أَقْبَلْ عَلِيَّ شَانِكَ فَانْتِ سَأَلْتُ الْبُوزَنْطِيَّ عَزَّيْنَهُ فَقَالَ
 لِي أَقْبَلْ عَلِيَّ شَانِكَ سَأَلْتُ الثَّاقِبِيَّ عَزَّيْنَهُ فَقَالَ لِي أَقْبَلْ عَلِيَّ شَانِكَ فَانْتِ سَأَلْتُ
 مَالِكَ بْنَ أَنَسٍ عَزَّيْنَهُ فَقَالَ لِي أَقْبَلْ عَلِيَّ شَانِكَ شَمَّ قَالَ
 لَيْسَ مِنَ الْمُرُوقَةِ أَنْ يَخْبَرَ الرَّجُلُ بِسِتْنِهِ

یعنی ابن جوزی گوید قاضی ابوبکر از مولدش پرسش نمودیم در جواب گفت پی کار خود روید و ازین امر سوال ننمایید چه من از
 قاضی ابوالمظفر مبارئین ابراهیم نسفی مقدار سنش سوال نمودم از جواب عدول بنموده گفت عجب کار خود رو چه من ابوالفضل
 محمد جاردی از مدت زندگانش پرسش کردم بهین جواب گفت و گفت من ابوبکر محمد بن علی منقر از سنین عمرش استعلام
 نمودم گفت پی کار خود رو زیرا من ابویوب هاشمی را از مبلغ زندگانش سوال کردم گفت ازین امر سوال ننمای چه من
 از ابواسمعیل ترمذی مقدار سنش استخبار نمودم گفت این سوال واکه از چه من بوزنطی را از مقدار عمرش سوال کردم گفت
 پی کار خویش رو زیرا که من از شافعی مدت عمرش پرسش نمودم در جواب گفت از اینمطلب سوال ننمای چه من مالک بن
 انس از سنین عمرش سوال نمودم گفت پی کار خود رو و جوابی از این سوال نخواست آنگاه گفت آنکس که مردمان از مقدار
 سن خویش اخبار دهد تا ما از مردمی دانستیم خارج گشته این جوزی گوید شیخ ما قاضی ابوبکر گفت این روایت را بطریق دیگر
 یافتیم که مالک را گفتند از چه روی کوئی که مرد را اخبار دادند از سنین عمر سپید هفت گفت لانه از کان
 صخره استخرفته و آن کان کبیرا المشهوره یعنی از پس اخبار بن خود هرگاه صیغره خورد و سال باشد ویرا حقیق شمارند و اگر کن
 سال باشد او را سخریه و استخرا نمایند این جوزی گوید قاضی ابوبکر پس از نقل این روایت گفت ولادت من در سه شنبه هجری
 صفر سال چهار صد و چهل و دو اتفاق افتاد و مرا خبر دادند که بهنگام ولادتم دو تن از منجین حضور داشتند از روی تواجدهم
 برین اتفاق نمودند که مرا زندگانی در دنیا پنجاه و دو سال است و مرا اکنون سنین عمر از نو سال افزون است پس

این روایت است و نمود

أَحْفَظُ لِسَانِكَ لَا يَبْحَثُ بِشَأْنِهِ سَتْرٌ وَمَالٌ مَا اسْتَطَعَتْ مَدَّ
 فَعَلَى الثَّلَاثَةِ تَبْلَى ثَلَاثَةٌ بِمَعْتَوِهِ وَمَكْفَرٍ وَمُكَلِّدٍ

ترجمت این روایت در شرح حال ابوعلی بن شبل حکیم شرح رفت عزالدین بن اثیر جوزی در کتاب کامل در حوادث سال باصط
 تاریخ که سال وفات قاضی ابوبکر است گوید در رجب ایسان قاضی ابوبکر محمد بن عبدالباقی انصاری قاضی بامستان فات
 یافت و از مدت زندگانش هفتاد و اند سال گذشته بود تا آنجا که در توصیف وی گوید وَ كَانَ خَالِكًا

ابوبکر فقیه

۱۴۷

بِالْمَنْطِقِ وَالْحِسَابِ وَالْهَيْبَةِ وَعَبَّرَهَا مِنْ عُلُومِ الْأَوَائِلِ آنگاه که یابو بکر آخر کسی است
 که از اسحق برکی و قاضی ابوبکر طبری ابو غالب عشاری ابو محمد جوهری روایت کند این جویری در شرح احوال ابوبکر مذکور عباراتی
 ایراد کرده که مفاد آنها بدین شرح است که یابو بکر در سن هفت سالگی کلام الله مجید را حفظ نمود و در شهر جب از سال چهل و پنج
 در محضر ابواسحق برکی حاضر شده شروع باخذ حدیث نمود و از وی احادیث فرا گرفت و نیز ابوالحسن باقلانی و ابوالقاسم عمر بن
 حسین خفاف و ابوالحسن بن احمد و ابو علی حسن بن غالب منقری و ابوالحسن بن نبوی و ابوطالب بن ابوطالب سلمی
 و ابوالفضل مبهامه بن مامون و کردوسی بکر استملا حدیث کرد و از جماعتی بسیار از محدثین استماع حدیث نموده که ذکر آنها
 موجب تطویل است و از ابوالقاسم علی بن حسن توخنی و ابوعبدالله محمد بن سلاه قضاعی اجازت داشته و در مدیس قاضی ابو
 یعلی بن فریاض و قواعد فضیه باموخت و در محضر قاضی القضاة ابوعبدالله دامغانی شهادتش مقبول افتاد و در حرکت مرعدو
 از شهر و معدو گذشت و چندان زندگانی نمود تا آنکه کسانی که در عصرش خورده سال بودند در عداو اکابر شمار آمدند بحسب صورت
 و شیرینی بیان و نیکوئی معاشرت آراسته بود در جامع منصور نماز میکرد بعضی ايام بر عالی که من موعظت اشغال استم
 بجلس و عظم حاضر میگشت بر من سلام مینمود و در عقب مجلس توقف کرده سخنانم اصفا میکرد و روزها در جامع قصر با ملا حدیث
 اشغال داشت و شیخ ما ابوالفضل بن ناصر در سلک مستفیدین حوزه افتادش منظوم بود از وی استلامی احادیث میکرد
 من خود جمله از علوم بروی قرأت کردم این جویری گوید و کان فیها تجمعا منفینا العلوم کثیرة
 منفردا فی علم الفرائض و کان یوما صلیت الجمعة بنهر معلی ثم جلسنا نظر الناس
 ینخرجون من الجامع فنادوا بآحادنا ثمی ان کون مثله و کان یقول ما اعلم انی
 ضیعت من عمری ساعة فی لھو و لعب و ما من علم الا و قد حصلت منه علی
 بعضه او کلمه یعنی قاضی ابوبکر مردی دانشمند و قولش با من مردمان حجتی واضح بود
 بر بسیاری از فنون علوم و اما خصوصا علم فرائض که در ان فن مهارت و خبرتی بکمال داشت گویوی در نزد معلی پس از او انما
 جمعه بوضعی نشسته بودم و خروج مردمان از جامع نظر میکردم ندیدم در آنجا مت کسی که آرزو کنم مثل او باشم یعنی
 در میان آن مردم حال کسی بهتر از خود ندیدم خود مرا حکایت کرد که با دندارم ساعتی از عمر خویش بهبود لعب تصنیع نموده باشم
 و علی از علوم نیت جز آنکه بعضی و یا تمام آنرا تحصیل نموده ام وقتی مسافرت کرده در سفر دست مردم روم اسیر و گرفتار
 گشت مدت یکسال دیم باغل و بزنجیر نزد ایشان بسر برد و او را معذب میداشتند تا آنکه کلمه کفر شنیق نماید ایشانرا موافقت نمودند
 و در مدت اقامتش خطرومی ساموخت از وی استماع کردم که میگفت

يُحِبُّ عَلَى الْمُعَلِّمِ أَنْ لَا يَعْجِفَ وَعَلَى الْمُتَعَلِّمِ أَنْ لَا يَأْنِفَ

یعنی معلم را وظیفه آنست که با نسیه مستعلم معذب و سخت سلوک ننماید و مستعلم را لازم است که از تعلم او را اگر است و ننگی نباشد
 كُنْ عَلَى حَذَرٍ مِنَ الْكِرَامِ إِذَا هَمُّنَا وَمِنَ اللَّيْمِ إِذَا كَرَمْنَا وَمِنَ الْعَالِمِ
 إِذَا أَخْرَجْنَا وَمِنَ الْخَبِيرِ إِذَا مَنَّا وَحِينَ

العاجز إِذَا حَاشَرْنَا

یعنی از چند تن بر ضرر باش از شخص کریم آنگاه که در برابر امانت کسی از لطم چون اگر امش نمانی از شخص دانشمند وقتی که از

قل

ابن فیه

۱۳۸

مجلس اور اخراج کنی و از احمق چون با وی طریق مزاج مسلوک واری از عا بر هر گاه با وی معاشرت کنی و این بیت

از نتایج طبع اوست که گوید

بغداد دار لاهل الما لطیبه و لله فالهین ارا الضنک والظن

ظلمت جبرین اشی فی لمرقنها کانتی مصحف فی بدت زندهون

یعنی بغداد را باب شر و ترا سمرانی نیکو و درویشا زادار تکی و شعت است در کوچه های آن گردش میکنم بر حالی که در امر خود حیرانم چون صحفی باشم که در خانه زدیعی گرفتار باشد این جوزمی گوید من پس از آنکه نود و سه سال از عمرش گذشته بود و طاقات گروم بر حالی که صحیح الحواس و ثابت العقل بود و هیچیک از حواسی تغییر نیافته و در آن سن خطه دقیق را نیکو قرا می نمود و تی پیش از وفات وی داخل منزلس شدم گفت بسامعه من باوه عارض شده سامعه ام تعقل کرده پس برخی از احادیث و محفوظات خود بر ما قراست نمود و برای حال بدت دو ماه بگذرانید آنجا تا غلت از وی نماند و کشت احادیث بصحت عود نمود پس از چندی مرخص گردید و وصیت نمود که قبرش از زیاده از انعتاد که عادت بر آن جاری شده خرم نماید و بر مزارش پس گریه ثبت نماید فل هو نباء عظیم انکم عنک معرین صون تا بهنگام وفات همچا از قراست کلام العبد محمد تامل نورزید و روز چهارشنبه دوم رجب از سال الفصد سی و پنج ارفانی را وداع کرد و در جامع منصور برو نماز گذارده قاضی القضاة زینبی و جوه مردمان بر جنازه اش حاضر شده و او را بمقبره بابا محراب تشیع نمودند و در

انجا در جانب مزار والدش قبر تربت شرعانی بخاک سپردند

ابن فیه محمد بن عبد الرحمن بن قبة الزانی

کنیتش ابو جعفر و از اعظم متکلمین فرقه امامیه بشمار رود و با ابوالقاسم طنجی که از رؤسای معتزله بغداد است معاصر بوده شیخ طوسی در فهرست گوید محمد بن عبد الرحمن بن قبة الزانی یکی است با جعفر بن منکلی الامامیه و هذا فهم و کان اول معتزلیاتهم النفل الی قول ما لامامیه و حذت طریقتهم و بصیرتهم یعنی این قبه در سلک مذاق از متکلمین شیعه امامیه منظوم بود در مباحثی حال مذہب معتزله داشت پس مذہب امامیه اخذ نمود و طریقت و بصیرتیش سلوک کردید از رجال نجاشی منقولست که در ترجمت این قبه پس از ذکر نسب می گوید ابو جعفر مکلم عظیم القدر حسن العبادة فونی فی الکلام کان فیهما من المعزله و بصر و انفل و کان خاد فاشیخ الامامیه فی زمانه له کتب فی الامامیه و این قبه در سلسله جواز تعبد بخر واحد با سایر اصولیین مخالفت نموده از آنان معدود است که تعبد بخر واحد اعتقاد محال اند و توضیح این اجمال آنکه اصولیین در دو مقام از خرد واحدی که مخوف بقرآن نیست اختلاف نموده اند مقام اول در جواز تعبد بخر واحد است عقلاً و عدم جواز آن در انجمنه بسیاری از اصولیین برین قول قائل شده اند که تعبد بخر واحد عقلاً جایز و ممکن است یعنی از عمل کردن بخر واحد محال یا قبحی لازم نیاید و تعبد بان ممکن است این قبه در انجمنه با اصولیین مخالفت کرده گوید تعبد بخر واحد عقلاً متعین است و این قول از آن گروهی است که جماعت نیز حکایت کند و بر قول خود و دلیل اجتماع آورده و دلیل اول آنکه عمل با خیار اعماد موجب تحلیل حرام و تحریم طلال کرد و چه از این مأمون هستیم که آنچه را که بخر عادل بحلیت آن اخبار نموده در واقع بنفس الامر حرام باشد و بالعکس دلیل دوم گوید هر گاه در اخبار از صحیح

اعتقاد بر خبر واحد جایز باشد بوجه استلزام بایستی تعویل بدان در اخبار از خدا تعالی نیز جایز باشد تا لی باطل است اتفاقاً
 اما وجه طرازیه گوید هر یک از این دو خبر آن شرطی است که در قبول قبه خبر واحد اعتبار نموده اند جامع باشند و ما بین این دو
 صنف از خبر جمیع جامع موجود است پس هر گاه تعبد باخبار از معصوم جایز باشد لازم آید که تعبد باخبار از خدا تعالی نیز جایز
 باشد و لازم یعنی تعبد باخبار از خدا تعالی باطل است طرزوم آن یعنی تعبد باخبار از معصوم نیز باطل خواهد بود و مقام ما
 که مورد اختلاف و معرکه است از آنکه در مقام اول تعبد بخبر واحد را تجویز نموده اند در وقوع و عدم وقوع
 آن شرعاً اختلاف نموده اند سید مرتضی و ابن زهره و ابن ادریس و کرمی دیگر از قدما امامیه وقوع آنرا انکار نموده
 و اکثری از اصولیین وقوع آن را اذعان و اعتراف نموده اند و شرح بیان اقوال و ادله طرفین در هر یک از این دو مقام و
 جواب از دلیل این قبه مشروفاً در کتب اصول منبسط شده اطلاع بدانها بمطالعت کتب مذکور در اصول منوط و مربوط است
 و این قبه را با مخالفین مذہب امامیه از زیدیه و غیرهم در مسئله امامت مشاجرات و مباحثاتی بسیار اتفاق افتاده
 مسکین از امامیه مناظرات او را در کتب خود نقل نموده اند منجمله صدوق علیه الرحمه در کتاب کمال الدین و اتام النعمه که آن
 کتاب را در اثبات غیبت امام ثانی عشر عجل الله فرجه تالیف کرده گوید و قد نکلنا ابو الحسن علی بن
 احمد بن بشار فی الغیبه و اجابہ ابو جعفر محمد بن عبد الرحمن بن قبه الزاز بس
 یعنی در باب غیبت امام دوازدهم علیه السلام ابو الحسن علی بن احمد بن بشار بر ما تکلم کرده و مناظرات نموده و از مسکین امامیه
 ابو جعفر رازی بر این واضح و ادله ساطعه از مناظرات جواب گفته و ابو الحسن اردبیل در موضوعی دیگر از کتاب
 مذکور گوید ابو جعفر رازی کتاب شهادت که تالیف ابو زید علویست نقض کرده و احتجاجات آنرا باطل ساخته است
 و باید دانست چنانکه ما بین مسلمین و طاعده از سایر فرق و آنکه بوجود صانع معتقد نیستند همواره ناز و تشاجر و
 نزاع مشعل بوده همچنین پس از اثبات صانع و نبوت خاصه حضرت ختمی مرتبت امرامت معرکه آراء و فتنای اختلاف
 ما بین مسلمین گردیده اهل سنت و جماعت در اثبات امامت نفس اشراط دانسته امامت ابا جماع و اختیار است منوط
 دانند و کرده شیعه ایشانرا مخالفت کرده امامت را بنص ثابت کنند و بدون نص رسول و یا نص امام سابق بر امامت
 امام لاحق امامت را مسلم بدانند و شیعه نیز به فرق مختلفه تشعب گردیده گروهی امامت اثنا عشری معتقدند و شیعه
 اینطایفه را اثنا عشریه گویند و برخی از ایشان امامت اثنا عشری معتقد نیستند بلکه در بعضی از آن توقیف نموده ایشانرا
 واقفیه گویند و واقفیه نیز مختلفند بعضی بر جناب ابو عبد الله جعفر الصادق علیه السلام وقف نموده برخی بر جناب ابو جعفر
 محمد باقر علیه السلام و گروهی بر جناب موسی بن جعفر علیه السلام ولی در اصطلاح علماء رجال و محدثین غالباً واقفیه را
 بر معنی اخیر اطلاق کنند و گروهی از شیعه امامت اسمعیل بن جعفر معتقد شده انفرقه را اسمعیلیه گویند قومی امامت عبد
 ابن جعفر که او را اطلح گویند قائل گردیده ایشانرا فطیحه نامند و برخی پس از جناب ابو عبد الله صادق علیه السلام امامت
 محمد بن جعفر که بدیاج لقب است معتقد شده اینطایفه اسمعیلیه گویند بعضی امامت محمد بن حنفیه را اعتبار کرده بکلیت
 لقب شده اند و طایفه گویند کل فاطمی خالد فاضل خرج بالتف من و امام یعنی هر کس از نسل فاطمه که عالم و فاضل
 باشد و بشیر حسن روح نماید او شایسته امامت است و ایشانرا زیدیه گویند و زیدیه نیز باصناف عدیده و از جاز و دیت
 و سلیمانیه و تبریه و غیرهم تشعب گردیده اند که تفصیل اسماعیلیه و انفرقه شرح کیفیت مذہب هر یک از ایشان در کتب متعلقه
 مسطور است

انقباض

مسئله است مع الجمله بن قبه را در مسئله امامت با ابوالحسن علی بن محمد بن بشار و ابوزید علوی مناظرات و مباحثات بسیار
 و ملازم شرح وی شطری در آن اجوبه که در رد ابوزید علوی گفته و بدینا طریقه امامیه را انصاف نموده ایراد کنیم تا مرتب فصل
 و مقامات دانش آن مستکمل جلیل القدر بر مطالعت کننده این فقره بایون مخفی و پوشیده نماند و در هر جواب از اجوبه
 این قبه تحت اعتراض ابوزید را ذکر کنیم پس از آن بشرح جواب این قبه پروازیم اعتراض اول ابوزید در کتاب اشهاد و کتب
 زیدیه و امامیه گویند امام و حجت بر مردمان آنکسی است که از اولاد فاطمه باشد و در این دعوی بقول رسول الله حجاج
 کنند که در حجة الوداع و نیز در مرض موت روزیکه برای نماز مسجد آمده بود فرمود ايتها الناس اني قد خلفتكم
 في كتاب الله وعترتي الا انهم ان يقر فاحتي بردا على الخوض الا وانكم لن تضلوا اما انتم مستكم
 یعنی ای گروه خلائق من از میان شما میروم کلام الله و عترت خود با من شما خلیفه و جانشین خود نموده ام آگاه باشید
 آن دو هیچگاه از یکدیگر جدا نشوند تا آنکه بر حوض کوثر نرسند حاضر شوند همانا ما دوام که بان دو دستک شوید هرگز در کفر
 و ضلالت نخواهید بود آنگاه ابوزید مؤیداتی چند برای این حدیث ایراد کرده پس از ذکر آنها گوید امامیه مخالفت اجماع
 کرده امامت را در بطنی مخصوص از عترت دعوی کنند و از سایر عترت مسلوب دانند و در هر عصر شخصی مخصوص از آن
 بطن دعوی نمایند و در این قول مجسّم علیه مخالفت کرده اند جواب قول نبی صلی الله علیه و آله باینکه امامیه گویند
 حجتی واضح و برهانی ساطع است زیرا که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود اني نارك في كتاب الله فان
 منكم به لن تضلوا كتاب الله وعترتي اهل بيته پس اینکلام از آنحضرت دلالت کند بر
 اینکه بعد از آنحضرت حجت و امام بر خلائق نه از جم است و نه از سایر قبایل عرب بلکه حجت و امام پس از وی آن کسی است
 که از عترت و اهل بیت نجیب باشد آنگاه کلام خود را بجز آنکه مراد او را تو صیغ نماید مقرون ساخته بفرمود الا و انهما
 لن يضرنا فاحتي بردا على الخوض از اینکلام بر ما مکشوف داشت که حجت از عترت آنحضرت کسی است که از
 کتاب الله سفارقت نکند و ما هرگاه مستک شویم بان کس که از کتاب الله جدا نشود و در هر طریقی هلاکت نخواهیم بود و آن کس از
 عترت که ملازم کتاب الله است بر همت مستک جستن بوی مفروض شده از روی حکم عقل واجب است که کتاب الله باشد
 و مردمان بعلم و دانش او و ثوق و اعتماد داشته باشند تا نسخ قرآن از منسوخ آن نباشد خاص از عام و جوهر از ذرات
 محکم را از قشایه میزدند تا آنکه هر یک از آنها را در محلی که خدایتعالی برای آنها وضع کرده بگذارد و مؤخر مقدم و مقدم مؤخر
 نماید و نیز اورا لازم است که تمامت علوم دینی و احکام الهیه اجماع باشد تا بهنگام اختلاف و تنازع است در تامل
 کتاب و سنت اخذ بقول وی نمودن مستک جستن بوی ممکن باشد و هرگاه از احکام و علم دینی چیزی باشد که او را با
 معرفت نباشد در آن مستک جستن و اخذ قول او نمودن را ممکن نباشد علاوه آنکه گوئیم آنکس که مقام و مرتبه اش در دین
 بهین نخود است که بعضی از احکام بروی مخفی و پوشیده است در فهم احکام کتاب معتقد نباشد و ازین مأمون نیست که در فهم
 احکام از کتاب طرق خطا مسلوک دارد و تا نسخ از امکان منسوخ محکم را موقع قشایه واجب در مقام مذبح وضع کند و چون
 او را حال بنیوال باشد حجت و مجروح در مرتبه مساوی باشند بر جوع و دستک احدی با دیگری تسلیم بر حج بلا مرجع است
 و چون اینقول فاسد گردید قول امامیه صحیح گردد که گویند حجت از عترت آن کسی است که علوم دین اجماع و از خطا و غلط
 معصوم باشد در فهم احکام از کتاب است او را موثق و معتقد دانند پس اگر فرقه زیدیه با من انفر خود کسی یافته اند که بدینصفا
 آری است

انقبه

۱۵۱

آرسته باشد ما اول کسی باشیم که او را اطاعت کنیم و گرنه ایشان را لازم است که متابعت حق نمایند و طریق شاد و مسلولک دارند و شیخی از امامیه در رد ابو زید گفته که ما حجت و امام را از اولاد فاطمه بر وجه اطلاق کوییم بلکه در امام شریطه و قیود که خدا اعتبار کنیم و در اثبات دعوی خود فقط بیدختر احتجاج نماییم بلکه جز این حدیث ما در اثبات مدعی اوله دیگر است بمجمله کوییم ما حضرت رسول ایا فیم که از عترت و اهل بیت خود امیر المؤمنین و حسین ابن ابی طالب و خاصه حضرت علی بن ابی طالب و در موارد و مواضع بسیاری که بامین ابو زید مشهور و از بیان مستغنی است افعالی از انجناب بالنسبه باین سه تن ظهور یافته که بر جلالت قدر و رفعت مرتبت ایشان نزد خدا تعالی دلالت کند و نزد خدای سبحان بکبریا اتمنا بود الله لیدهب عنکم الزحزح اهل البیت و تطهرکم تطهیرا و بواسطه سوره اهل بیت و اهل بیت آن ما را بلو شان جلالت مرتبه ایشان دلالت فرمود و چون این امور از آنحضرت بالنسبه باین سه تن بطور پیوسته و نزوات مقرر گشت که در عترت آنحضرت کسی نیست که در مرتبت و جلالت شان بر ایشان تقدم داشته باشد و آنحضرت از کسانی نبود که بعلت امر خیرین با کسی طریق مودت مسلولک دارد و او را رتبت تقدم دهد از آنحضرت معلوم کردید که آن سه تن از روی استحقاق این خصایص اختصاص یافته اند پس زمامت اینجمله چون از آنحضرت استماع کردیم که فرمود و فسک خلفت فیکم الثقلین کتاب الله و غیره و دانستیم که انجناب از عترت آن سه تن قصد نموده نه غیر ایشان را چه هر گاه بامین عترت جز این سه تن کسی بود که لیاقت و استحقاق این منزلت داشت هر آینه او را بدین منزلت مخصوص مینمود و ما را بر مرتبت او آگاه میساخت و بر علو شان رفعت مرتبت او ما را اعلام میکرد و آنگاه استخلاف امیر المؤمنین حسن بن علی او متابعت نمودن حسین بن علی او را طوعا ما را بر امامت حسن بن علی دلالت کرد و اما قول معتزلی که کوییم یا مخالف جماعت نموده اند پس جواب کوییم از تو سوال کنیم آن جماعت که ما مخالفان آن نموده ایم کدام جماعت است که ما را بدان معرفتی نیست مگر آنکه گوئی امامیه بجماعت نمودن بازیدیه مخالفت جماعت نموده اند اگر از مخالف جماعت این معنی کرده پس امامیه معتزلیست که با تو معارضه کنند و برابر آنچه ایشان از بدان نسبت داده منسوج دارند و کویند تو از جهت مخالفت با امامیه از مجمع علیه خارج گردیده بهمان تقریر که تو خود بر ایشان دعوی نمودی پس از این معارضه کوییم ترا عقیده است که امامت جز در اولاد جناب حسن بن علی و حسین بن علی جایز نیست برای مکتشف و از آن چه روی بامین عترت اولاد اند و ما امامت تخصیص دهی تا آنکه ما قول خود را با برامی قویتر از دلیل تو واضح سازیم و آنرا بر تو مبرهن داریم اعتراض دوم ابو زید فرقه زیدیه کویند امامت برای هر یک از عترت رسول جایز است بدو دلیل اول آنکه حضرت رسول مردمان را بر ایشان بوجه عموم دلالت کرده و امامت را بعضی دون بعضی مخصوص ساخته و دوم قول خدا تعالی است که امامیه زیدیه جماعت نموده اند که آن در حق ایشان دیگران نازل شده که میفرماید فشتا ان کتاب الذین اضطفینا من جناتنا الی اخر الاینها جواب این قبده و آنچه از زیدیه حکایت کرده طریق خطا پیوده چه زیدیه است با اولاد حسین علیها السلام اختصاص دهند با آنکه لفظ عترت در لغت عرب عبارت از عم و بنی العم الا قرب فالاقرب و قول بخصوص عترت با اولاد بنت از بنی العم کسی از لغویین نقل نموده و در لغت نیز معروف نیست بلکه این معنی خبریست که آنرا زیدیه کویند و بدعوی آن بدون حجت و برهان منفرودند زیرا آنچه را که دعوی کنند نه عمل به آن عالم استماع در کتاب و سنت و کتب لغت بدان بصریح شده پس زیدیه را بابت لغت را در انجناب سوال کنند تا بر ایشان ظاهر کرد که معنی

انزبیه

۱۵۲

عترت در لغت عربی لاقرب فالاقرب از عم و بنی العم است و انزا با اولاد بنت از بنی العم خصاص نیست و اگر صاحب کتاب
بر ما معارضه کند و گوید از چه روی تو گمان کرده که امامت فلان اولاد او را جایز نیست با آنکه ایشان نزد تو از عترت
معدود باشند و اگر گوئیم ما اینقول از روی قیاس بگوئیم بلکه آنچه را که حضرت رسول صلی الله علیه و آله با این سه تن مسلول
داشته متابعت کنیم و هر گاه فرضاً بالنسبه یکی از عترت جز آن سه تن چنانکه با آن سه تن مسلول نموده رفتار میسیند
ما اورا اطاعت میگردیم و از انعتاد و متابعت او تخطی نمینمودیم و اما قول خدا تعالی شتم او و ثنا الکتاب
الذین اضطفینا من جنابنا پس مستدل را گوئیم خصم تو از معتزله و غیر ایشان ترا در تاویل این آیه مخالفت نموده اند
و نیز فرقه امامیه در تاویل این کرمیه با تو مخالفت و تو خود دانی که مراد از سابق با بحیرات نزد امامیه کسیت و کفر حنفی که
ترا واجبست با آنکه کتاب خود برای تبیین اظهار حق تالیف کرده است که دعوی خود بجهتی اگر نه بدلیل القناعی مقرون
سازمی اگر هیچکس از این دو تورا ممکن نیست از احتجاج حسن بخبری که از بیان حجت و تقریب آن عاجزی لب فرو
بندی بران احتجاج نمائی زیرا ملاوت قرآن کردن دعوی تاویل آن نمودن با آنکه آن تاویل ابرسانی مساعدت کند
امریت که مجلس از آن مجرب باشد همانا خصوم ما و نیز خصوم شما دعوی نمایند که قول خدا تعالی ککنتم خیرا مکر
اخرجت للناس در باره امامت علماء است نازل شده بسبب علماء عترت و علماء مرجه در آن یکسانست آیه را علماء
از عترت اختصاص نیست آیا ما بین تو و خصومت در دعوی نمودن بدون برهان فصل و فرقتی آیا از ایشان در آنچه
دعوی کنند قناعت کنی و یا آنکه حجت و برهان طلبی اگر مستدل گوید در اثبات دعوی از ایشان بمان طلب کنیم و اگر گوئیم
تو خود بر دعوی خویش برهان قناعت نمائی که مقصود از این آیه که ملاوت کردی عترت است عبارتست از
ذریه و ذریه بر اولاد حسین علیهما السلام اختصاص دارد اولاد جعفر و غیره از آنان که امهات ایشان فاطمیات باشند
مشمول آیه نیست اعراض سوم بر امامیه اعراض کنند و گویند دلیل شما بر اینکه امامت ایلی از عترت مخصوص اند
و از سایرین از عترت منع کنید صیبت پس اگر وراثت و وصیت ابراثبات مدعی خود تعلیل آورند بر ایشان معارضه
کنیم و گوئیم اینطایفه تمیزیه است که امامت را در هر عصر در بطنی از اولاد حسن بن حسن از روی وصیت و وراثت
دعوی نمایند و با شما در آنچه دعوی نمائید مخالفت کنند چنانکه شما در دعوی خود با دیگران مخالفت کنید جواب دلیل
بر آنکه امامت جز برای یک تن جایز نیست است که امام با ایتی از تمام مردمان افضل باشد و فضیلت بر دو قسم است
افضیلت بالاضافه کجمع است و فضیلت بالنسبه به واحد و اعداد است بهر تقدیر افضل جز یک تن ممکن نیست زیرا از جمله
محالاتست که امام از تمام است یا از هر واحد و اعداد جمع افضل باشد با آنکه ما بین امت کسی باشد که در علوم و سنیه
مرفقش از امام بشیر باشد چون تعداد افضل از جمله محالات معدود است و از روی دلیل که زید یا آنرا تصحیح نموده اند
صحیح گردید که امام با ایتی از تمام است افضل باشد ثابت و محقق گردد که امامت در هر عصر جز یک تن را که جامع
شرایط امامت است جایز نیست و ما بین ما و فرقه میفریه جهت فرق سهل و آسانست و آن فرق است که حضرت رسول
با امامت جناب حسن بن علی و حسین بن علی علیهما السلام چهار اولاد نموده و بعلت آنخصایص که ایشان را با آنها
مخصوص گردانیده اند و از سایر عترت جدا نموده و چون جناب حسن بسرای جاوید انتقال حبت حسین بن علی با
امامت بعلت لغز اشارت حسن اولویت و تقدم داشت و هر گاه جناب حسن امامت را یکی از اولاد خود وصیت
میکرد

ابن خلدون

۱۵۳

میگوید هر آنکه حضرت رسول افعال لغت نموده بود و عاشاره از امام حسن که با رسول خدا می طریق خلاف مسلوک دارد و علامه
آنچه را در فضیلت جناب حسین بن علی از حسن بن حسن شکی ویری نیست و امام نزد ما و زیدیه گفته است که بر صفت
افضلیت موصوف باشد پس باین تفریق کذب فرقه شیخیه ظاهر گردید و بوضوح پیوست که امامت حسن بن حسن از روی
وصیت نبوده و آن اصل که مقاله خود بدان مستثنی ساخته اند فقطش گردیده و امامت اعلیٰ میل قلبی و یا بواسطه تقلید
مردمان اعلیٰ بن الحسین تخصیص ندیم بلکه در باب امامت انجناب اخبار و آثار مستطافره و متکاثره بسبع ماریده که در باب
حسن بن حسن رسیده و نیز اخبار و احادیث بسیار در علم حلال و حرام از انجناب و از خلف بعد از او هم از جناب ابو عبد الله
صادق علیه السلام ماریده که از آنها بر فضیلت انجناب استدلال کنیم و از حسن بن حسن از احکام حلال و حرام خبری
استماع نموده ایم که آنچه از جناب علی بن الحسین شنیده ایم برابری کند و عالم با حکام دین از آنکس که او را با موردین معرفی
نست سزاوارتر است پس هر گاه شما بگردید زیدیه از برای حسن بن حسن معرفی حلال و حرام دانسته و شاخه ای از آنرا
مکشوف دارد و کرده در قول خدا تعالی تا مل نماید که میفرماید ائمن یهدی الی الحق ان یتبع امر الاهدی
فکف حثکون تا آنچه حق است بر شما مکشوف گردد و ما فضل و طهارت و تقدم و عدالت حسن بن حسن انکار
کنیم ولی امر امامت تمام کرده و مگر آنچه مدعی امامت بدین احکام شرعی و بتاویل کلام ابد معرفت داشته باشد و ما تاکنون
الله زیدیه را که زیدیه بدانها معتقدند زیدیه و شنیده ایم مگر آنکه در طریق کتاب ابد طریق استخراج و استنباط مسلوک دارد
و در احکام با جهاد و قیاس عمل کند و حال آنچه شاخه تاویل قرآن از روی استنباط ممکن نیست یا تاویل قرآن استنباط
انگاه ممکن است که قرآن بر لغت واحد نازل شده باشد تا آنکه علماء آن لغت مراد از ایشانند ولی قرآن بلغات مختلفه
نازل شده و در آن ایشا چندیت که مراد از آنها جز بوقف معلوم نگردد و مانند لفظ صلوة و زکوة و حج و نماز آن
و نیز در مصحف ایشا نیست که نزد ما و شما مسلم و متفق علیه است که مقصود از آنها بوقف معلوم گشته و جز بوقف طریقی
انها نبوده پس فهم کلام ابد با استخراج از لغت جایز نیست چه بهنگام استخراج معنی قرآن از لغت ترا و اولاً لازم است بدان
که در احادیث و یا در جمله از کلمات آن اصلاً بوقفی نیست تا آنکه از لغت استنباط نمائی پس اگر از جانب زیدیه کسی با غیر
کند و گوید ممکن است آن آیات که بسبب معرفت آنها بوقف منوط است رسول الله صلی الله علیه و آله ما را بدانها واقف نمود
و آنچه طریق معرفت آن استنباط و استخراج است بضم و دانش علماء موقوف است و بعضی از قرآن بر بعضی دیگر دلیل گردانند
پس باین تقریب از توقف که شما دعوی کنید بی نیاز باشیم در جواب گوئیم این سخن استوار نباشد زیرا در یک آیه ما و
تاویل متضاد مشاهدت کنیم که هر یک از آن بر حسب لغت جایز و بعد خدا تعالی ما را هر یک از اند و نیکو است و از
مسکلم حکم روا نیست که کلامی تکلم کند که متحمل دو معنی متضاد باشد اگر مترجم گوید ممکن است در قرآن آیتی باشد که بر همین
مراد دلالت کند و آیه را که محتمل معنی متضادین است تفسیر نماید و آنان که بقرآن عالمند چون در آن آیه تاویل نمایند
بدلالت آن آیه مغضره مراد بعینه بر ایشان مکشوف گردد و مترجم را گوئیم این دعوی از تو پذیریم و گوئیم بر این فرض از تو
سؤال کنیم آن آیه که بر تعیین مراد دلالت کند عالی ازین نیست یا آنکه چون آیه مغضره تاویل در آن محتمل است یا محتمل
تاویل نیست پس اگر محتمل تاویل باشد کلام در آن مانند کلام در آن آیتی است که این آیه را تو مغضران قرار داده و هر گاه
محتمل تاویل نیست پس آن آیه خود توقف و لغت است بر مراد بعینه بنا برین بایشی برعکس فهم مراد از قرآن مشکل نشود
و محتمل

ابواب

۱۵۳

دستور نیز این فرض انکار کنند و چنین قول از شخص حکیم عاجز و مستحسن است ولی چون آیات قرآنی را ملاحظه نمائیم آثار
بین وصف که کوئی نیافتیم و آنرا که طبعیت و امر دین عالمند مشاهدت کنیم که در تاویل آن اختلاف نموده اند و اگر چنانچه
تو کوئی در قرآن آیات که تفسیر بعضی آیات دیگر است و محل تاویل نباشد بایستی آنان که در تاویل اختلاف نمودند از
معاندین معدود باشند و رفع اختلاف نزاع ایشان با مری سهل و آسان ممکن باشد و نیز بر این فرض لازم آید آن کسی که
آیات را تاویل نماید از لغت و لسان اهل آن خارج باشد زیرا چون کلام محل تاویل نباشد و تو آنرا برخلاف مراد آن تاویل
کنی بر آنکه از آن لغت که مخاطب بدان واقع شده خارج گردیده پس اگر چه زیدیه بار بر آتی از قرآن دلالت کند که علماء در
تاویل آن اختلاف کرده باشند و در قرآن آیه باشد که از وی نص و توفیق بر تعیین مراد دلالت کند و حال آنکه امر است
متعذر و تعذر آن کاشف است از اینکه ما در فهم قرآن مترجمی که مراد خداست را دادند احتیاج است از وجود آن گزینی
نیست اعتراض چهارم این فرقه خطایه اند که امامت را برای جعفر بن محمد از روی وراثت و وصایت از پدرش محمد
ابن علی دعوی کنند و گویند شما در امامت جعفر با ایشان موافقت نموده اید و در سوای آنجناب با ایشان مخالفید جواب
امامت موافقت نمودن موافق و یا مخالفت مخالفی استوار نگردد بلکه امامت با اولاد و بر این وجه ثابت شود و مرا
کان آنست که متعرض در تفسیر خطایه خطا کرده چه خطایه از خلافت شمرده میشوند و ما بین غلو و امامت مناسبتی معلوم نیست
و مسئله امامت بفرقه خطایه معارضه کردن از قانون معارضه بر نیست اگر متعرض گوید من انفرقه را قصد نموده ام
که بر جناب صادق علیه السلام توقف نموده اند با انفرقه گوئیم ما پس از جناب صادق علیه السلام با امامت جعفر بن محمد
جنته تیم چنانکه شما پس از محمد بن علی با امامت جعفر بن محمد معتقدید و بوفات جناب جعفر مار الیقین حاصل شده مانند یقین
بوفات محمد بن علی تمیز ما بین ما و شما همان تمیز ما بین شماست و گروه بسیاری که بر امیرالمؤمنین واقف گردیده اند آنچه در
رد ایشان گویند ما نیز شما معارضه کرده بد آنجا که گوئیم اعتراض پنجم هرگاه امامت بوارثت و وصیت ثابت شود
در باره فرقه سمطیه و فطیه چه گویند که امامت بوارثت و وصیت برای محمد و عبدالله و اسمعیل اولاد ابو عبدالله صادق
ثابت دانند و اکنون فرقه فطیه را اسمعیلیه گویند زیرا از آنان که با امامت عبدالله اطمینان معتقد بودند خلف و بقیه نامند
و فرقه از فطیه را قرامطه گویند که با امامت محمد بن اسمعیل بن جعفر معتقدند جواب فصل و اقیار ما بین ما و این فرق سهل
و آسانست اما فطیه پس حجت و دلیل بر فساد عقیدت انطاویه از کثرت و ضوح محتاج به بیان نیست زیرا که اسمعیل پس از
جناب ابو عبدالله صادق وفات یافته و خلفی میت شخص زنده را معقول نیست بلکه شخص زنده خلفه و عایشین میت
گرد و ولی فرقه اسمعیلیه مبنای امر خویش بر تعلید و ساسی خود نهاده از حجت و برهان اعتراض نموده اند و فساد عقیده
اینطایفه امر است که با کثرت و زیادتی کلام محتاج نیست چه در فساد و بطلان بر تبه و ضوح رسیده و اما قرامطه پس گوئیم
ایشان گروهی باشند که اسلام را صرف بحرف منقش نموده اند چه اینطایفه احکام شریعت را یکباره باطل ساختند
و هر امر باطل و سوسنطایفه را برای خود رسم و مقرر نمودند احتیاج مردمان با امام برای آنست که امام امر دین ایشان است
دارد و با حکام شریعت قیام نماید و چون قرامطه بیاید و دعوی آن کنند که جعفر بن محمد و یا وصی آنجناب کسی است
خود نموده که مردمان را بقض و هم اسلام و شریعت دعوت کند و ایشان را بخرج از چیزی که طبایع امت بر آنست بخواب
در معرفت کذب ایشان علاوه بر دعوی متناقض فاسد انطاویه محتاج نباشیم و اما فرق ما بین ما و سایر فرق آنست
که ما را

انقبیه

۱۵۵

که ما را ناقصین اخبار و حمله آثار بسیار است که بلا و از ایشان مشحون از جناب حضرت محمد احکام و مسائل حلال و حرام نقل کنند و از روی عادت جاریه و تجرب صحیح ما را معلوم گردیده که جایز نیست تمامت آنچه را که ایشان از حضرت محمد نقل کنند که بابر خلاف واقع باشد علاوه بر این از اسلاف خود ما را احکایت کرده اند که جناب ابو عبد الله صادق علیه السلام آنجا در باب جناب موسی بن جعفر علیه السلام وصیت نمود آنگاه از فضل و علم جناب موسی را چندان نقل نموده اند که اینها نزد محدثین و نقل اخبار معروفست و از این فرق علاوه بر دعوی خود چیزی استماع نشده و بسبب تو اتر و اصحاب آن باشند و اهل آن مساوی یکسان نباشد پس در اخبار و در آیات صافه و تکرر و تامل نمایند تا برای شافری با من موسی و محمد و عبدالله لیران جناب ابو عبد الله صادق ظاهر کرده و در این امتحان نمودن اشخاص را در تعارض شان یا انحراف شان ایشانرا مکشوف نمایند یا پیدا امام خود را به بیخ مسئله از حلال و حرام که جناب موسی از مسائل جواب فرموده است ما نمایم اگر نزد قائلین با ما است محمد و عبدالله از مسائل جوابی کافی یافتیم که آنرا از امام خود استماع کرده اند ایشانرا در آنچه دعوی کنند تصدیق خواهیم نمود یا آنچه امامیه روایت کنند که از عبدالله بن جعفر سؤال کرده اند آیا دوست در هم را چه مقدار زکوة تعلق کرد در جواب گفت پنج در هم تا نیا پرسیدند یکصد در هم را زکوة چه مقدار است از روی قیاس گفت که در هم و نصف در هم با آنکه در یکصد در هم اصل زکوة قیاس نیست بلکه نصف اول فضا و دوست در هم است در علاوه بر آن زکوة واجب کرده و در کمتر از آن زکوة نیست و هر گاه بالفرض معترضی بر اسلام و اهل آن زبان اعتراض کشاید و دعوی کنند که در آنجا کسی است که بر قرآن معارضه نماید او را گوئیم اما امر قرآن پس ظاهر و آشکار است تو خود معارضه خویش مکشوف است برای تو فرق با بین آن و قرآن ظاهر سازیم و همچنین در جواب از این فرق مختلفه گوئیم اخبار ما در باب کسانی که دعوی امامت ایشان نمایم نزد مردمان امصار از علم امامیه محفوظ و محفوظ است شما اخباریکه در اثبات امامت از خویش دعوی میکنید ظاهر سازید تا ما فرق با بین اخبار خود و آن اخبار بر شما واضح و مکشوف داریم ولی در اثبات مطلب دعوی چیزی نمودن که هیچکس آنرا استماع نکرده آنگاه سؤال فرق با بین آن اخبار تکلیف کردن چیز است که اهدی از روی مانند آن مجرد تصور نیست و هر گاه بمثل این دعوی اخبار و ادله امامیه مستدح کرده باشد به دعوی بر ابمه اخبار مسلمین باطل شود و نیز ثبوت دعوی کنند که مانی معجزات بسیار ظاهر نمود و ایشانرا در آن باب خبری بزم ایشان بر صدق قول لطایفه دلالت کند اهل توحید در رد ثبوت گفته اند این دعوی از شما چیزیست که هیچکس از ادعا مثل آن عاجز نیست پس آنچه را که در اثبات دعوی خویش بدان احتجاج کنید ظاهر کنید تا بر شما مکشوف شود که آن از حجت بیرون قاطع عذری نگردد و این خواب لفظ جو است که ما در دو صاحب کتاب کفیم و نیز او را گوئیم فرقه بگریه امامیه نقل برای ابو بکر از روی نفس سولهای صلی الله علیه و آله دعوی کنند و تو آنرا منگری چنانکه ما وصایت جناب ابو عبد الله علیه السلام را با لیس عبدالله و غیر او انکار کنیم پس حجت خویش ظاهر ساز و ما از فرق با بین خود و بگریه و امامیه دلالت نمایی تا آنکه ما در مقام فسق با بین خود و این فرق مختلفه مانند آنرا ذکر نمایم اعتراض ششم بعضی از فرق شیعه گردی باشند که پس از جناب ابو عبد الله صادق با ما است جناب موسی قائل شده و پس از وفات موسی با ما است علی بن موسی معتقدند و امامت را از سایر اولاد موسی سلب نمایند و چنین گمان نموده اند که جناب موسی بعثت وراثت و وصیت مستحق امامت گردیده پس با ما است او را اولاد موسی قائل شده اند تا آنکه غنی شود بحسن

انقباض

۱۵۶

علی پس ای دولتی عوی نموده اورا خلف صالح نامیدند و آن خلف در حیات حسن بن علی وفات یافت نگاه اس
بامامت حسن بن علی رجوع نمودند و آنچه درباره محمد توهم نموده بودند باطل گردید و گفتند برای خداستعالی در نقل امامت
از محمد بحسن بدار حاصل گردید مانند آن بدار که در نقل امامت از اسمعیل بموسی حاصل گشت چه اسمعیل نیز در حیات جناب
ابو عبد الله وفات یافت و چون حسن بن علی در سال وصیت و شصت سه وفات یافت برخی از اصحاب رجوع
بامامت برادرش جعفر بن علی رجوع کردند چنانکه اصحاب محمد بن علی پس از وفات محمد بامامت برادرش حسن
نمودند و برخی امکان داشت که جعفر بن علی از جانب پدرش علی بن محمد بوصیت و وراثت مستحق امامت گردیده
و امامت را از حسن بن علی مسلوب دارند و پس از جعفر امامت از روی وراثت و وصیت در اولاد جعفر نقل کنند
و هر یک ازین فرقه بایکدیگر در امر امامت منازعت و مناظرت کنند برخی طایفه دیگر را کذب مکنفر نمایند و گویند
از امامت امام فرقه دیگر تشریح میدهند هر طایفه امامت را برای امام خود بوراشت و وصیت دعوی کنند و خرافات از دعا و
ایشان نیکوتر است و از برای هر طایفه در دعوی خویش خرد وصیت و وراثت دلیل مذمت هر یک در حق خود قوت و حقیقت
و دعوائی بلا دلیل قائل شده پس هر یک ازین فرق ابرو دعوی خود بجز وراثت و وصیت دلیل قائل است واجب است
که آنرا شرح دهیم. اگر جزو دعوی امامت بوراشت و وصیت دلیل برای ایشان نیست پس بر این دعوی امامت از هر یک از طایفه
باطل گردد چه کسانی که امامت بوراشت و وصیت دعوی کنند بسیارند و چون دعوی هر یک احدی بر کذب بگوید بگردد
نموده اند و هر فرقه در دعوی خود منفرد و مخصوص باشند لاجرم ممکن نیست که طایفه را دعوی مقبول اندیکر را دعوی مردود
باشد جواب هر گاه امامت بکثرت مدعیان باطل گردد بایستی که بنوت نیز بکثرت مدعی بنوت باطل شود چه ما خود ایم کردیم
بسیار از روی کذب دعوی بنوت نموده اند و صاحب کتاب از امامیه برخی حکایات مختلفه مضطرب نقل نموده و حسن
ظاهر ساخته که آن حالات نزد امامت امامیه مسلم و صحیح علیه ایشانست نیز کلام وی موهم است که جمله امامیه بدار در حق خداست
تجویز کنند با آنکه ما آنکس را که در حق خداستعالی سیداقائل شده گوید او را بحد در ای و علم جدید حاصل شود از زمره کفار محدود
داریم و کثر خضری که صاحب کتاب را واجب بود آنکه مقاله اهل حق را ذکر نماید و در نقل مذہب بگردد اختلافات اختصار کند تا از روی
اختلاف بفساد مذہب ایشان حکم نماید پس از اینکلام گوئیم امام نزد ما بوجوبی چند شاخه میشود که آن بوجه را خواهیم ذکر نمود
پس از ذکر آنها در آنچه این فرق دعوی کنند نظر و تامل خواهیم نمود اگر باین خود و ایشان فرق استیمازینا فیم بفساد مذہب
خود حکم خواهیم کرد و اما قول صاحب کتاب که گوید بعضی از امامیه بامامت موسی قائل شده و بعد از او بامامت پسرش علی بن
موسی معتقدند همانا اینکلام قول انگشتی است که باخبار و آثار او را معرفی نباشد زیرا که تمامت امامیه جز معدود قلیل از ایشان
که بامامت اسمعیل بن جعفر قائل شده اند بامامت جناب موسی معتقدند و در باب امامت آنجناب روایاتی بسیار که نقل کنند
در کتب ایشان بدون و مضبوط است و از نقل آثار و حله اخبار ذکر نشده که سخنی در آغاز امر باین مذہب مختلفه نقل نموده
باشند بلکه پس از ایام متاخره از باب این مذہب یاد گردید و در ابتدای مرتماست امامیه جز معدود قلیل بامامت موسی
معتقد بودند پس چگونه از صاحب کتاب مستحسن است که گوید از امامیه فرقه بامامت موسی بعد از او بامامت علی بن موسی
قائل شده اند و کفر ازین قول اوست که گوید تا آنکه فتنی شوند بحسن بن علی پس در حق او ولید بر دعوی کرده آنرا خلف صالح
نام نهادند و حال آنکه این واقعه در حیات علی بن محمد اتفاق افتاده که معدود قلیل از شیعه پسرش محمد را پس از علی بن محمد امام

دانسته او را خلف صالح نامیدند و از شخص عاقل مستحسن نیست که بر خصم خود بخیزد که آنرا اصل و ماخذی نیست تشیع آورد و آن
 چیزی که بر فساد قول معتدین با امامت محمد ولایت کند بعینه آن دلیل است که بر بطلان قول با امت اسمعیل بن جعفر ذکر
 نمودیم چه واقع بر یک بیک پنج است و هر دو در حیات پدر وفات نموده اند و از جمله محال است که شخص زنده میت
 خلیفه خود سازد و در باب امامت میت وصیت کند و فساد این قول از کثرت وضوح از بیان مستثنی است و فصل با بین
 ما و آنان که با امامت جعفر بن محمد معتقدند است که قائلین با امامت جعفر در باب امامت از جعفر حکایات مختلفه و متضاه
 حکایت کنند چه برخی از ایشان از ما از جعفر نقل کنند که گفت من پس از برادر من محمد بن مروان امام باشم و بعضی از او
 حکایت کنند که گفت من پس از برادر من حسن امام باشم و طایفه از روایت کنند که گفت من پس از پدر من علی بن محمد
 امامم و این اخبار چنانکه مشاهدت کنی بعضی بعضی بگیرد که کذب کند و اخبار ما در باب امامت ابو محمد حسن بن علی سمرقند
 تو اثر رسیده و آن اخبار را با یکدیگر مناصت و تضاد نیست علاوه آنکه از جعفر بر ما اشیا فی چند ظاهر گشته که بر جمل
 جعفر با حکام و نیاید ولایت کند چه ناقلین آثار روایت کنند که جعفر پس از وفات ابو محمد نزد ما در ابو محمد آمده مطالبه میراث
 از ما نمود و حال آنکه از احکام آثار اوست که برادر با وجود ام مستحق میراث نیست و هرگاه جعفر با بین مقدار از فقه جاهل باشد
 که از ان نقص و جملش ظاهر شود چگونه ممکن است که امر امامت بوی مفوض شده باشد اعتراض هفتم اگر دعوی امامت
 بوار است و وصیت بدون دلیل صحیح علیه با بر باشد بایستی فرقه معتزیه بدعوی امامت از سایر فرق اولی و احق باشند
 چه اصل و مبنا می مقاله ایشان با امامت حسن بن علی منوط است که اثبات آن از روی وراثت و وصیت نزد ما
 فرق شیعه مسلم و متفق علیه ایشانست و معتزیه پس از اتفاق و اجماع سایر فرق با امامت حسن بن علی امامت را در
 غیر حسن و اولاد او تجویز نکنند علاوه آنکه امامیه را مشاهدت کنیم که در دین خود با اختلاف سخن گویند برخی محکم قائل
 شده و قومی بر تسامح معتقدند گروهی بعدل معترف و وعید را ثابت کنند فرقه و وعید را باطل دانسته بقدر قائل شده
 طایفه بر وصیت قائلند و فرقه رویت را نفی کرده ولی بید قائل شده اند و اختلافی دیگر با بین ایشان موجود است
 که از شرح آنها کلام بطول بخشد و تعلقات این اختلافات طایفه طایفه دیگر را کفیر نمایند و گروهی از طریقه گروه دیگر
 بزوی جویند و هر طایفه را بر عم خود قومی ثقات باشند که از اندام ایشان آنچه را که بدان متمسک اند تبلیغ نمایند
 جواب هر گاه بدون دلیل متفق علیه حتی ثابت نگردد هیچگاه حتی تصحیح نشود و اول مذہبی که باطل کرده و مذہب معتزیه است
 زیرا اول ایشان مسلم و متفق علیه نیست و اما آنچه که صاحب کتاب از معتزیه حکایت نموده احتجاجی است که آنرا از
 طایفه یهوداخذ نموده اند زیرا یهود در اثبات حقیقت مذہب خود با جماع ما و ایشان بر نبوت موسی مخالفت
 ایشان با ما در نبوت محمد صلی الله علیه و آله احتجاج کنند و اما تغییر و توجیح معترضان را با اختلاف در مذہب پس در جواب
 گوئیم معترضان نیز که اعتراضات از برابر ما مذکورده چه برابر ما بمشال اعتراضات بر اسلام و مسلمین طعن و تشنیع آورده
 و هر گاه خوف آن نبود که بعضی از انطایفه بدینچه من از برابر ما گویم متمسک شوند و بر اسلام اعتراض نمایند هر آینه ما نیز
 اعتراضات بسیار از برابر ما نقل نموده و نزد ما امامیه امامت بنقص و فضل و علم بدین ثابت کرده و آنکس را امام داریم
 که در فرائض سمیه و احکام فروع از عمل نمودن بتعیاس و اجتهاد و اعراض نماید و بدین طریق با امامت ما را معرفت
 حاصل شود و زود است که در وجه اختلاف شیعه کلامی گوئیم که بدان کلام معترض قانع و مجاب گردد اعتراض هشتم
 بر امامیه

این
 فصل

انقباض

۱۵۸

بر امامیه گویند امام شما از مسترشدین خود مستور و مخفی گردیده اگر گویند لعبت خوف و تقیه بر نفس خویش مستور گشته ایشانرا
گوئیم مسترشد را نیز جایز است که از طلب نمودن امام در خوف و تقیه باشد و بر نفس خود و از ضرر مأمون نباشد پس چون امام را تقیه
جایز شد مأموم تقیاً از امام اولی و سزاوار تر است و نیز گویند از چه روئی امام از ارشاد مردمان تقیه نماید و از اکل اموال
ایشان در تقیه نباشد بلکه خداستعالی فرموده **اتَّبِعُوا مَنِ ابْتَدَأَكُمْ أَجْرًا آلِهَةً وَنُزُوتًا**
أَكْثَرَ مِنْ الْأَجْرِ وَالزَّهْبَانِ لِبَاطِلٍ أَمْوَالِ الْبَاطِلِ وَيَصُدُّونَ عَنِ اللَّهِ
پس اینکیر بدالات کند که اهل باطل متاع و زخاریف دنیا طلبند و آنرا که بکتاب متمسک باشد از مردمان اجر سوال نکنند و از
ارشاد مسلوک دارند جواب مقررین را گوئیم امام از مسترشدین خود مخفی و مستور نگردد بلکه لعبت تقیه و خوف از ظالمین
بر نفس خود از ظالمین مستور شده از قول مقررین که گوید چون امام را تقیه جایز شد مأموم را تقیه بطریق اولی جایز است جواب
گوئیم ترا از اینکلام اگر مقصود آنست که مأموم را به سنگام تقیه و خوف از ظالم بر نفس خود جایز است که از ظالم تقیه کند و از او
فرار نماید چنانکه امام را نیز این امر جایز بود پس این سخن مسموع و این دعوی از تو مسلم داریم و اگر از اینکلام اراده نموده که مأموم
در حال تقیه جایز است که از امامت او خویش ببری کند و بدان معتقد نباشد ترا گوئیم این دعوی از تو پذیریم چه انگاه که مأموم
اجرای صحیح در باب امامت خود از قومی ثقات استماع کرده و عذرش مقطوع گشت این بخو تقیه در حق وی جایز نیست چه خبر
صحیح بشاید عیان و مشاهد است و بر قلوب تقیه نیست و جز خداستعالی احدی بر ضا ئردانا و مطلع نیست و اما قول مقررین که
گوید از چه روئی امام شما از ارشاد نمودن مردمان در تقیه است و در اخذ اموال ایشان در تقیه نیست پس در جواب گوئیم امام از
ارشاد نمودن آنکس که اراده ارشاد کرده در تقیه نیست چگونه از ارشاد در تقیه باشد و حال آنکه حق را برای مسترشدین بیان
کرده و بدان تحرص نموده حلال حرام بر ایشان تعلیم کرده بتمسک مسترشدین بی معرفت علم حلال حرام معروف
و بدان مشهور گردیده اند و امام اموال ایشان تناول نماید بلکه حرمی که خداستعالی فرموده از ایشان اخذ کند تا آنکه
انرا در محلی که بصرف اهل مهور است صرف نماید و حضرت رسول خود آن کسی است که از جانب خداستعالی حکم حرم بر ما
بتلغ کرد و نیز کلام خدای بر آن ناطق است آنجا که فرموده **وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ**
لِلرَّسُولِ وَ لِلَّذِي الْقُرْبَىٰ و نیز در کبریا دیگر فرماید **خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ** پس اگر در اخذ
اموال بعنوان حرم عیب و ظنی متصور شود آن ظن بر آن کسی است که در آغاز امر از او وضع نموده و نیز از صاحب
کتاب پرسش کنیم و گوئیم ما را از حال امام خود خبر دهید که چون عزوج کند و طلبه نماید از مردمان حرم اموال ایشان
اخذ کند آیا جایت خراج نماید از غنایم و معادن و مانند آنها حق برای خود اخذ کند اگر گوید امام از آنکه مذکور شد اعتراف
نموده چیزی اخذ نماید همانا مخالفت حکم اسلام کرده و اگر گوید آری از این وجوه که ذکر شد حق خود اخذ کند او را گوئیم پس
اگر کسی مانند تو بر امام شما بقول خداستعالی **اتَّبِعُوا مَنِ ابْتَدَأَكُمْ أَجْرًا** و بگوید **أَكْثَرَ مِنْ الْأَجْرِ وَالزَّهْبَانِ**
اجتماع کند آیا بکدام جواب او را جواب خواهید نمود تا آنکه امامیه نیز مانند انرا بر شما جواب گویند اعتراض نهم بر امامیه گوئیم
ما امامت را در حق آنکس که نزد ما معروف نیست تجویز کنیم آیا معرفت امام شاطر یعنی مبت ما را بدان دلالت کند تا آنکه
او را بشناسیم و امامت را برای او تجویز کنیم چنانکه امامت را برای سایرین از حضرت که موجودند تجویز کنیم و کرد تجویز امامت
برای شخص معدوم نمودن خطا بدون وجه است آنکس که موجود نیست در حداد معدومین معدود است پس این تقریب
تجویز

ابن قتیبه

۱۵۹

تجویز امامت برای الحسن که دعوی امامت او کنید باطل نکرده و جواب صاحب کتاب را گوئیم آیا در وجود علی بن الحسین علیه السلام
و اولاد آنجناب که ما امامت ایشان معتقدیم ترا سکی حاصل است اگر گوید در وجود ایشان مراسلی نیست از سوال
کنیم آیا امامت هر یک از ایشان جایز و ممکن دانی اگر گوید آری مملکت ایشان انهد باشند اورا گوئیم پس از آنکه امامت
ایشان امری ممکن دانی از کدام دلیل خطای بر تو مکشوف گردید شاید اینکه ما در امامت اثراشی عشر در صواب و تود
خطا باشی اگر گوید امامت علی بن الحسین علیه السلام و اولاد او را تجویز نکنم گوئیم هر گاه تو با امامت مانند علی بن الحسین که
علم و فضلش نزد مخالف و موافق مسلم است اعتراف کنی اندلیل که ما بر وجود امام ثانی عشر برای تو امامت کنیم ترا
اثر بخند آنگاه معترض را گوئیم از روی اخبار رسول صلی الله علیه و آله ما را معلوم گشت که در عترت کسی است که بتاویل
قرآن و احکام و نسیه انا و غیر است ما در استن احکام کسی محتاج بودیم که مراد از قرآنرا بشناسد و احکام الله را
شیطان تیز دهن آنگاه دانستیم که حق در طایفه مخصوصی است از اولاد حسین بن علی چه مخالفین ایشان را مشاهده نمودیم
که در احکام و فرائض سمیه چنانکه دیدن علماء اهل سنت و جماعت است برای قیاس و اجتهاد و اعتماد می نمودند از آنجمله
بر ما ظاهر گشت که مخالفین ایشان در باطل باشند آنگاه از علم این طایفه بحال و حرام اشیا بی خبر گردیدیم
که از غیر ایشان بطور زرسیده و بمواریه اخبار بعضی امام سابق در باب امام لاحق مسموع ما می گشت و ما می رسیدیم آنکه
امامت بجناب حسن بن علی مفوض گشت و چون آنجناب وفات یافت و امر امامت ثانی عشر بر ما منحنی گردید بدان
که اسلاف پیشینان از ما قبل از عیبت از آنکتاب روایت می کردند رجوع نموده اخباری یافتیم که برخلاف بعد از حسن
دلالة نمود مکشوف ساخت که آن خلف از مردمان غایب شود و شخص مستور کرده و کرده شیده در زمان عیبت او
مختلف در امر او در حیرت باشند و دانستیم که اخبار اسلاف ما از روی علم عیبت بنوده بلکه اثرا ایشان از روی خبر رسول
بدان امر اعلام نمود پس بدین تقریب وجود و عیبت امام ثانی عشر عمل اند فرجه نزد ما صحیح و استوار گردید و هر گاه
در رد او له ما بر مانی و محتمل است از اظهار سازند چه با ما و حق معاندت و معادات نیست اعراض دریم ما بین
شما و گروه واقعه فضل و استیمازی نیست چه شما بر امام ثانی عشر بزعم خود وقف نموده و بحیات و عیبت او معتقدید
و او را قائم نظر دانید چنانکه واقعه بر موسی وقف نموده موت او را منکرند بر شما لازم است که بر صحت دعوی خود بطلان
عیبت واقعه امامت بر مان نمایند و گرنه ما بین شما و ایشان چه امتیاز است نیز اعتقاد ما میه بعیبت امام خود با کلام
که در رد واقعه گویند استوار نیاید چه ایشان در مقام احتجاج بواقعه گویند امام کنسی است که ما بین مردمان ظاهر وجود
باشد معلوم است که ما بین اینکلام با اعتقاد عیبت امام نمودن تانی و تضاد است جواب سابقا بیان نمودیم که
ما ربوت جناب موسی علم حاصل شده مانند علم با وفات جناب جعفر بن محمد و سگ در موت یکی ازین دو داعی شود که
بموت دیگری شک نمایم و نیز ذکر نمودیم که از واقعه فرقه باشند که جناب جعفر بن محمد علیه السلام وقف نموده بحیات
او معتقدند و طایفه از ایشان بجناب امیرالمؤمنین وقف نموده اند واقعه بر جناب موسی بر این فرقه از واقعه اخبار
کنند و بر ایشان طعن و تشنیع آورند پس واقعه بر موسی را گوئیم هر دلیل که شما بر این فرقه از واقعه احتجاج کنید و شما
به انجواب گویند ما نیز بدان احتجاج کنیم و بر شما جواب گوئیم و اما آنچه معترضین از ما حکایت کرده اند در واقعه گوئیم امام
آن کسی است که ظاهر موجود باشد اورا گوئیم اینکلام از کسی است که او را با قول ضم خود حضرت و معرفی نباشد چه مواریه
اعتقاد

انقبضہ

۱۶۱

اعتقاد آنت کہ امام یا مین مروان ظاہر و موجود است و یا آنکہ از ایشان مخفی و مستور باشد و اخبار ایشان در
 این مطلب از کثرت و صنوح و اشہار بر ہیچکس مخفی و پوشیدہ نیست و وضع نمودن اصول فاسدہ برای خصوم امر است
 کہ ہیچکس از ان بجز نیت الی خداوندین و دانش را وضع اصول فاسدہ نمودن یا وہ قسح و مستہجن است اعتبار
 یازدہم ہر گاہ امامیہ بر ما اعتراض کنند و گویند شما کہ امامت را از روی بجز نیت حضرت مخصوص دانید در باب علی بن
 چکویند آیا آنجناب از عترت معدود است یا اورا از عترت ندانید در جواب ایشان گوئیم علی بن ابیطالب از عترت
 معدود نیست ولی چون در غدیر خم حضرت ختمی مرتبت صلی اللہ علیہ وآلہ از میان عترت اہل بیت خود آنجناب
 ہماست و خلافت خویش مخصوص ساخت لاجرم با آنکہ از عترت خارج است اورا امام و خلیفہ رسول دینم جواب بوزیر
 گوئیم امامت مخصوص غدیر خم پس ہنار اصح استوار دینم ولی انکار بودن امیرالمومنین علیہ السلام از عترت بس شکست و
 بدیع است تر باید کہ در اثبات این دعوی بان اقامت کنی زیرا تمامت اہل لعنت کو اہی ہند کہ ہم و ابن عم دال
 عترت است پس گوئیم معترض با بیگلام بر نقض خلاف مذہب خویش سخن گفتہ چہ اورا عیدت آنت کہ امیرالمومنین
 از انان محدود است کہ رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ ایثار خلیفہ و جانشین خود نمودہ و در ایسکلام گوید رسول خدا
 در امت خود کتاب و عترت خویش خلیفہ نمودہ و امیرالمومنین خارج از عترت است اورا گوئیم ہر گاہ امیرالمومنین
 از مضموم عترت خارج است پس بستی از انان کہ رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ ایثار بر امت خلیفہ نمودہ محدود نباشد و ایسکلام
 شہادت کنی کلامی است متناقض مگر آنکہ گوید حضرت رسول عترت را پس از قتل امیرالمومنین علیہ السلام بر ما خلیفہ نمود
 پس اورا گوئیم فرق چیست با بین این قول قول الکنس کہ گوید کتاب را نیز در آنوقت بر امت خلیفہ نمودہ پس ترا لازم است
 کہ فصل امتیاز با بین این دو قول را شرح ہی کہ حضرت رسول کتاب و عترت را در یکین مان با خلیفہ ساختہ چنانکہ
 خبریکہ در اینباب با بین فریقین مشہور است بدان کو اہی ہد اعتراض دوازدم الکنس از عترت کہ مردمان را بخیر دعوت
 کند با الکنس از عترت کہ امر ببرد و نہی از منکر نماید و در راہ خدای چنانکہ شایستہ است جہاد نماید مساوی باشند
 چنانکہ خدایتعالی از اہل کتاب مجاہدین ابا و دیگران مساوی نمودہ بلکہ مجاہدین از ایشان بر غیر مجاہدین از انطایفہ
 تفضیل و ترجیح داده پس مجاہدین را بر تارک جہاد مریت در جہان است اگر چہ تارک جہاد از عباد و فضلا معدود باشند
 زیرا عبادت نافلہ است جہاد فرضیہ لازمہ است مانند سایر فرائض چہ مباشر جہاد با شمشیر یا بکشور و خوف بر
 و آسایش خویش اختیار کند جواب ہر گاہ کثرت جہاد بر امت فضل و علم دلیل کردہ بستی کہ حسین بن علی
 ہماست از حسن بن علی شایستہ تر باشد زیرا حضرت حسن با معاویہ سوادہ نمود و حسین بن علی جہاد کرد تا آنکہ
 کردید آیا صاحب کتاب چہ جواب گوید و این ایراد بکدام چیز دفع خواهد نمود و نیز گوئیم ما فضیلت جہاد و فرض بودن
 آنرا انکار نکنیم ولی حضرت رسول را شہادت کردیم ہا دام کہ اورا اعوان و انصاری بنود بجا و اقدام نہیںود
 آنگاہ کہ اورا اعوان فراہم میکنست بجا و اقدام میکند و از امیرالمومنین علیہ السلام مانند این امر بعینہ شہادت کردیم
 و جناب حسن بن علی علیہما السلام را یافتیم کہ در آغاز امر غزیت جنگ نمود چون اصحابش اورا مخدول نمودند از جناب
 گزارہ کردہ با معویہ طریق صلح و موادعت مسلوک داشت و ملازم سہری خویش کردید پس ازین رفتار و معاملات ایشان ما
 معلوم گشت کہ جہاد در حال و عدان انصار و اعوان عیبست با جماع عقلا شخص عالم و دانہ را بر مجاہد بدون علم فضیلت

انقبیه

۱۶۱

در جهان است و چنین نیست هر آنکس که مردمان را بجهاد و دعوت کند بر احکام جہاد و انا باشد و بداند کدام زمان متعلق است
و اجب کدام وقت موافقت مستحسن است با احکام و مآراء و مواعظ و سبوح مردمان اورا بصیرت و معرفت باشد پس از
اعراض از اینجمله گوئیم ما از برادران خود بدین ماضی شوئیم که ما را بر کسی از عترت ولایت کند که از روی اوله عقل تشبیه و جبر از خدا تعالی
نهی کند و در احکام سمعیة با جهاد و قیاس عمل نکند تا آنکه ما نیز اورا اطاعت کنیم و در خروج بسف موافقت او نماییم زیرا امر
مبعوف و نهی از منکر نمودن فریضه است که خدایتعالی بر حسب شع طاعت فرض نموده و آنرا بحال امکان منوط داشته
عقول خود کو اهی بند که تکلیف تا لایطاق فاسد است و نفس اور معرض بلاک و درین فتیح است از ابلاک نفس است که تو کرد
قیل را که هیچگاه بموقف جهاد حاضر نشده و در عروب و مهالک بحرب حاصل نموده اند بسوی قومی خارج کنی که در عروب
بحرب حاصل کرده اند معاملات و عروب بسیار دیده انواع حیل در عروب آزمون نموده اند و ایشانرا آلات و سلاح جنگ
از هر جتہ تمام باشد و از عوام الناس جماعتی اینوہ ایشانرا ادا کنند و عدد حیوش ایشان اصناف مضاعف صاحبان
باشند و خون اتباع تر ابلت خروج بر ایشان مباح دانند پس چگونه صاحب کتاب را تکلیف کند که با معدودی قلیل از
جهال که بحروب معرفت ندارند کسانی را که در عروب بحرب حاصل کرده اند ملاقات کنیم اعتراض سیزدهم خدایتعالی مصداق
لَيْكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ اِنَّه را بر اعمال امت گواه و شاید قراردادہ که آنچه از بہت مشاہرت نمود
اند نزد خدایتعالی بدان گواہی بند آیا کدام شخص بر گواہی اودن باعمال مردمان و خدایتعالی سزاوار و شایسته تر است کسیکه
مردمان را بسوی خرد دعوت کند امر مبعوف و نهی از منکر نماید و در راه خدایتعالی بدین طریق که شایسته است جهاد کند تا آنکه
شہید گردد یا آنکس که روی شخص اور هیچکس مشاہدت نگردہ آیا چگونه جایز است خدایتعالی چنین کس را شاہد و گواہ قرار
دہد بر کسانی که اورا ندیده اند و ایشانرا بامری مأمور ساخته و نہ از منکری نهی نموده و ہر گاہ مردی در باب حقی که اورا بحکم
اوست از قومی گواہی طلبد کہ ایشان آنکس اندیدہ و اورا مشاہدت نموده اند آیا انقوم را در انباب گواہی خواہد بود و
آیا گواہی ایشان حقی ثابت کرد و جز آنکہ شہادت دہند بجز آنکہ مشاہدت نگردہ اند پس از مطلقین و گداین شمرده شوند
و چون شہادت بر این فرض از عباد ممضی نباشد و حقی بدان ثابت نشود در محضر حاکم عدل کہ اورا در احکام جوری نیست برود
اولی ممضی و مسموع نشود و شہادت حقی نگردد و اگر مدعی قوم را کہ مستند ایشان در شہادت بسامع عیان است اورا در
او گواہی دہند آیا نہ است کہ اورا محق و خصم را مبطل دانیم و آن شود در سلک است گویان منظوم باشند شہادت ایشان
ممضی و حاکم بر طبق شہادت ایشان حکم راند از اینجاست کہ خدایتعالی فرماید اَلَا مَنِ شَهِدَ بِالْحَقِّ وَ هُمْ يَعْلَمُونَ
و همچنین در حکایت حضرت عیسی علی نبیآ و آلہ و علیہ السلام میفرماید وَ كُنْتُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا مَا دُمْتُ فِيهِمْ اَلَا يَدْرِي
جواب صاحب کتاب گوئیم اینکلام کہ بر ما بدان احتجاج کنی ترا سودی بخشد بلکہ با اینکلام متمتزلہ و غیر ایشان با و شای
اعراض نبوده اند زیرا متمتزلہ گویند بما مت عترت با من مردمان ظاہریت و آنان از عترت کہ ظاہرند و ما ایشانرا شای
کنیم شایسته است نیستند و جایز نیست کہ خدایتعالی را با تمک حستن چیزی امر فرماید کہ ما را بدان معرفت نیست و از ایشان
نمودہ ایم و نیز اسلاف ما اورا ندیدہ باشند و از عترت آنان کہ در عصر ما موجودند هیچک را شایسته است مسلمین دانیم و
آنان از عترت کہ از ما غایبند ایشانرا بر ما حقی نباشد و این تقریب لیلی واضح است قول حضرت سولرا کہ فرمودہ اینے
فَاِنَّكُمْ فِي كِتَابِ اللَّهِ وَعِندَ رَبِّ مَعْنَى نَحْنُ اَمْ يَدْرِي وَ اَمَّا يَدْرِي تَوْ هُمْ نَمُودَ اَنْظَامِ
و ابلت

ابن قتیبه

۱۶۲

و اتباع او را ممکن است که گویند بعد از حضرت رسول صلی الله علیه و آله بر ما ظاهر شد که آنچه از کتاب مفارقت کند خیر است که
 هدر مردمان قطع کند و حجت را بر ایشان تمام نماید چه خبر مانند کتاب ظاهر است از آن نفع شویم و اتباع و تمسک آن ما را ممکن
 باشد و اما عترت پس از آن طایفه عالمی مشاهدت نمیکنیم که اقتدار و تاسی نمودن بی ما را ممکن باشد و هرگاه بالفرض یکی از عترت
 ما را بذهبی لالت کند از دیگری مذهبی بخلاف آن سموع شود و اقتدار نمودن یکسانی که در مذنب با یکدیگر اختلاف دارند
 فاسد است میزدم صاحب کتاب در جواب این اعتراض از معتزله بگوید آنرا بر ما کشف نماند و پس خود گوئیم چون رسول خدا
 ما را بتکم جستن بقبرت ما نور ساخت از روی حکم عقل و عادت و سیره ما را معلوم گشت که آنحضرت علیاً از عترت اراد
 نموده نه آنان که در سلک جهال منحرفند صلحا و اعیاناً از ایشانرا قصد کرده نه کسانی که بتقوی زهد موصوف نیستند پس آنچه
 لازم است آنست که در عترت نظر و تامل نماییم تا آنکه بر ما معلوم گردد که کدام یکی از عترت بتقل و فضل و علم و زهد موصوف و در امر خود
 مستقل است تا آنکه با و تاسی نماییم و کتابت با و تمسک جوئیم و هرگاه صاحب کتاب گوید اگر این شرایط ذکر نمودی و در آن عترت
 فراموش آید کدام یکی از آن و تن تاسی نماییم و کدام را متابعت کنیم گوئیم این فرض اتفاق نیفتد و هرگاه بالفرض چنین اتفاق
 حاصل شود از روی دل و واضح استیاض هر یک و معرفت بدان کس که امام است حاصل خواهد گردید و از وی استیاض با نفس امام
 سابق است بر امامت یکی از آن دو یا چیزی از فضل و دانش آن دو را ظاهر شود که بدان امامت او استدلال کنیم چنانکه اینگونه
 علم از امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام در یوم النهر ظهور و بروز یافت چه انگاه که در ابواب خوارج از نهر اخبار کرده
 بفرمود **والله ما عبروا النهر ولا بعبروه والله ما یقنن منکم عشرة ولا ینجوا منهم عشرة** یعنی سوگند خدا
 که خوارج از نهر عبور ننموده و عبور نخواهند کرد سوگند با خدای ز شادمان مقتول کرده و از ایشان در تن نجات نیاند و هر
 پنج که آنجانب اخبار نموده بود بطور پیوسته یا آنکه از یکی از آن دو مذهبی ظاهر شود که بر فساد اعتقاد نمودن بوی لالت کند چنانچه
 از زیدیه مشاهدت کنیم که در فرائض سمیعیه و احکام و سنیه برای قیاس و اجتهاد عمل کنند از روی ما معلوم گردیده که ایشان
 امامت را شایسته نباشند و من از این قول زید بن علی بن الحسین و ایشاه او را اراده نموده ام چه ایشان را منسکری دعوی کرده
 امامت برای خود طلب نمودند بلکه مردمان از کتاب بر رضای زان محدودت نمودند و این دعوی حق است که بر آن کار کرده
 روایت و اما قول حضرت که گوید چگونه خدایتعالی کسی را امت شایسته نماید که ایشانرا زیدیه نامت ابخیری مر کرده و
 از منسکری منی نموده و او را گوئیم منی شهید در کربلا بگویند **لکونوا شهداء علی الناس** نزد خصوم تونه چنان است که تو را
 کرده و بدان بر ما اعتراض کنی ولی هرگاه بر امامیه طعن و انکار آوری که آنکس رویش مرثیت و شخص مستوفیت است
 شایسته نباشد گوئیم تو خود ما را از ان امام از عترت که درین عصر شایسته است اعلام ساز اگر گوید او را نشاسم در آنچه
 بر ما صیب میگرفت خود داخل گردیده و آن اعتراض که بر خصم میسر و بر او لازم کرده و اگر گوید فلان امامت است شایسته و او را
 امام دانیم گوئیم ما روی او را ندیده و شخص نشناخته ایم چگونه بر امام تواند بود اگر گوید اگر چه شما او را شناسید وی شخص
 موجود و نزد گروهی معلوم و نزد طایفه مجولست و او را گوئیم ترا از بر خدای سسوال کنیم آیا ترا کمال است که معتزله و مرجئه
 خوارج و امامیه بر آنکس معرفت است یا آنکه از اخبار او چیزی سموع ایشان شده و یا آنکه ذکر او بنجالی ایشان خلود نموده اگر
 گوید مجبول بودن امام از این طایفه خیر است که ما را و هم امام را از ان ضرر حاصل نشود زیرا علت مجبول بودن امام غلبه طایفه
 و قلت اعوان انصار است و او را گوئیم بر آنچه خصوم خود را بدان عیب میگرفتی خود داخل شدی و بر ضرر خویش احتجاج نمودی این
 که دعوی

ابن قتیبه

۱۶۳

که دعوی کنی خود همان غیبت است که امامیه برای امام خویش معتقد جز آنکه شاطری انصاف از دست داده از روی انصاف با علم کنی
 و اعراض نماید آنگاه صاحب کتاب گویم تو در ذکر جهاد و وصف امر معروف و نہی از منکر اکثر نمودی چنین ظاهر ساختی هر گس
 که خروج نماید محی نباشد تو خود باز گوی از چه روی آنند و علما از اہل ذہاب تو خروج نمایند ایشانرا چه افتاده که منازل خویش ظلم
 کشتہ نظر بر اعتقاد مذہب مختار نموده اند پس اگر مقترض بحر فی تعلق نماید امامیہ مثل آن اورا جواب گویند مسئلہ اخری از صاحب
 کتاب سوال کنیم آیا از ائمہ حق کسی را از امیر المؤمنین علیہ السلام اعلم و افضل دانی اگر گوید از علی بن ابیطالب بیچکس را اعلم و افضل نام
 اورا گویم آری پس کفر و شرک بخدای عزیر از عمل اصحاب یقینہ شیخ ترویج کردانی اگر گوید فی اورا گویم تو با امر معروف و نہی از منکر
 و جهاد اناتری یا امیر المؤمنین اورا بدی غیت از آنکہ باعلیت امیر المؤمنین اعتراف اورا پس اورا گویم بحیث علیت امیر المؤمنین با تو
 مجاہدت نمود اگر بعدری متعذر کردی اورا گویم ما شہدین عذر نیز از امامیہ بپذیریم تمامست مردمان آنکہ الیوم اسما من ظلم
 آنروز قوتی و مخالفین اعدان بیشتر است بر ما بجهاد و ذکر آن اعراض منہای صحت ایستالی جهاد با شریعی چند بر مردمان
 نموده و ہر گاہ تراد ان شرایط معرفت بود از اطلاع و بسط کلام اعراض کرده بر ما اعراض مینمودی مسئلہ اخری از تو سوال
 کنیم آیا حسن بن علی در مصالحہ با معاویہ مصاب اند یا آنکہ گویند محلی بوده اگر گویند اورا مصاب اینم گویم چگونه اورا مصاب
 داند با آنکہ جہاد ترک نمود و از امر معروف و نہی از منکر بد آنجہ کہ میداند اعراض کرد اگر گویند با اینوصف کہ کوئی اورا مصاب
 دایم چه مردمان اورا مخدول نموند و آنجناب از اتباع خویش بر نفس خود مانع بود و از اہل بصیرت انتظار کہ مقاومت ایشان با
 خصم ممکن باشد اورا موجود بود در جواب گویم ہر گاہ عذر حسن بن علی اورا ترک جہاد مسموع داند با آنکہ سپاہ امیر المؤمنین با او
 و مردمان در مبارزہ با مشرکین میخواندند و خود شمشیر کشیدہ بجانب دشمن خود و دشمن خودی عزیمت کرد چنانکہ خود آنرا نصف
 نموده و ذکر کرد پس از چہ روی جعفر بن محمد اورا ترک جہاد مسموع اند ہمانا طریق انصاف سلوک داشته اند و ہر گاہ از ایشان کسی بر عذر از ان پذیرد
 اعدان سویہ بشمار میرفت و از شیعہ کسان بودند کہ بتدبیر مردوب معرفتی نہ داشتند بلکہ قومی بودند کہ حیرت مشاہدت نکرد
 و وقعہ را ندیدہ بودند اگر عذر آنجناب مسموع اند ہمانا طریق انصاف سلوک داشته اند و ہر گاہ از ایشان کسی بر عذر از ان پذیرد
 اورا از فضل و امتیاز بامین جعفر بن محمد و حسن بن علی سوال کنیم و حال آنکہ بامین ایشان فضل و امتیازی غیبت پس از ان
 گویم ہر گاہ قیاس قانون مذہب ید یہ صحیح باشد بایستی کہ زید بن علی بن الحسین را بر حسن بن علی تفضیل و ترجیح باشد زیرا
 حسن بن علی او را نمود و زید بن علی جہاد کرد تا مقتول گردید و در قسح شاعت مذہب یملقند کافی است کہ قانون ان ید
 علی را بر حسن بن علی ترجیح و تفضیل و ہد انتہی کلام الصدوق علیہ الرحمہ بخاشی ایحکایت را کہ علما رجال ہر یک از او در رحمت
 ابن قتبہ عبارات متعارفہ ایراد کرده اند فعل نموده گوید ابو الحسین موسی بن جعفر از عیون اصحاب با و از صلحای متکلمین است اورا در
 کتابت معروف پنجاہ چ پادہ گذارده گوید پس از زیارت حضرت ثامن الائمہ جناب علی بن موسی بن جعفر علیہم السلام سلخ
 رفتم و ابو القاسم لحنی مشہور را ملاقات نمودم و اورا سابق بحالت من معرفتی بود روزی کتاب انصاف را کہ از تصانیف
 ابن قتبہ بود نزد من مشاہدت کرد و در نقص آن کتابی تالیف کردہ انرا مستر شد نام نهاد من کتاب مستر شد را بری بردم
 بہ ابن قتبہ و لوم ابن قتبہ در نقص آن کتابی نوشت موسوم بہ سبب بار دیگر سلخ رفتم و کتاب سبب بنظر ابو القاسم سبب
 داد و در آن کتابی نوشت و نام انرا نقص المستبث گذار و پس بر بی معاودت کردم دیدم کہ ابن قتبہ وفات یافتہ با کلمہ انا
 قتبہ در حد و ماہ ششم از ہجرت رخت بدار باقی کشید محدث نیشابوری در صبط قتبہ گوید بخط سعید بنی الدین محمد بن سعید بن سعید

ابراهیم علی

تقریباً ۶

کردم که آنرا تعارف مکسوره و بار موعده خفیه ضبط کرده بود و در نسخه بضم قاف و تشدید بار آنرا ضبط طایفتم ولی ضبط سید
الدین اشهر است و این قبه را مصنفات در امامت و غیر آن بسیار است آنچه از کتب و مصنفات وی ضبط شده بدین مرتبه است
کتاب انصاف و امامت کتاب مستبث در نقض کتاب ابوالقاسم لجنی کتاب البر علی الزیدیه کتاب البر علی اسمعیلی
و سائله المفروه در امامت و پوشیده نماز که چون بیانات سابق از کتاب الحکام الدین صدوق نقل افتاد بجهت توضیح
لازم شد این چند کلمه نگاشته شود و آن این است که در این زمان جماعتی که بصورت اهل فضلند نسبت ایشان الحکام الدین
صدوق را الحکام الدین کردند و کتاب المکتوف ابن طاووس الهوف را آن باید ترسید که مروج الذهب مسوید را روح سود و مصباح

کفعمی اصباح فعم و غیر ذلک از این قبل نمایند بر الموفق و این

ابراهیم بن علی

از معتبرین عرفای سیم بحری است و با مامون و متعصم و واثق و متوکل معاشر بوده اصلش از اصنفانست و نشوونما
نیز در انسان زهد و عبادت و تقوی میان این طبقه موصوف معروف بوده در بدایت امر صحبت معروف کرخی اور یافته
و بخدمت جماعتی دیگر از امامی این سلسله رسیده و جماعتی هم از این طبقه صحبت اور اور یافته اند شیخ کامل ابراهیم خواص که شرح
عاش برشته تحریر در آمد حکایت کرد است که روزی در بغداد بودم و بر کنار و جله و ضویا ختم کسی دیدم از آنجا بطلب
بر روی آب میآمد مرا زیاد از آن حال حیرت دست داور وی بر زمین نهادم و گفتم خداوند العزت و جلال تو کند که رو
از زمین بر ندازم تا اینم در آن شام گیت در آن حالت دیدم کسی مرا حرکت میداد و میکوید بر خیز چون سر از سجده برداشتم دیدم
ابراهیم بن علی است و همان بود که بر روی آب میآمد و گفت هر گاه بخوایی که کسی از اولیا حق را شناسی بر خوان
هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ یعنی اوست که جامع است
میان اوصاف متعابد از اولیت و آخریت خور و بطون و او بهم جزو امامت که درجه و کتبه جمیع اشیا پیش او بود است
پس گفت یا ابراهیم آنرا که دیدی در میان خلایق بر سیره آنها راه رفت و با آن حال زهد و تقوی از دست برد او را بر گزین
عادات دیگر و بر وزن آن از و سهل است هم او گوید از او پرسیدم با چه طبقه از مردمان مشغور کردم گفت بانیک بخت گفتم تین
بخت گیت گفت المکن که بهره دنیا و آخرت از او برداری از او پرسیدم صحبت با کفیم گفت عالم که در هر لحظه جزئی از او
فرگیری و نیز از کلمات اوست که گفته است صحبت سه کس احترام کن اول آنان که عمل از برای فایده دنیوی کنند دوم طبقه
از آن که یگان از زبان تیزند بند سیم آنان که دین را بدنیای خود فروخته باشند تا اینجا بود نقل ترجمه وی از نغمات الهی
و در بعضی از این مرآت الجنان و هم موافق آنچه در نغمات الانس نوشته و فاتی در سنه دولت و چهل و هفت هجری

بوده است در اصنفان بکیال قبل از نقل المکرمل علی السمرعی

ابراهیم بن ثابت

از معتبرین عرفای سیم بحری است کینتش ابواسحق است از افاضل مشایخ بغداد بوده است و نشوونایش نیز در همان
دیار و وی معاشرت با متکفی و المطیع له عباسی بدایت حال بصحبت شیخ حمید بغدادی سیده پس جماعتی از مشایخ
این طبقه را دیده و جماعتی دیگر از مشایخ این طبقه اور آوریده اند از جمله شیخ ابو عبد الرحمن سلمی که از مشایخ این طبقه است و شرح
عاش در این کتاب مسطور است گفته است که چون بصحبتی رسیدم اورا گفتم مراد عالی کن گفت در روز ازل پخیز را که خستیا تو
نهادند

ابرهیم بن ثابت

۱۶۵

نهاده اند باز معارضه وقت یعنی صنایع تسلیم و قدر بهتر است از سوال ایستادن امری که معارضه است مقتضای وقت است و در حال
آنکه خواستن گناه شدت است چون آنحال پیدا کرد و خواستن وقت تغییر دادن حالتی ایجابی تندی تبدیل نمودنت بهترین است
که در آنچه باور سیده و شاکر و صابر باشد و هم شیخ ابو عبد الرحمن گفته است که او را گفتیم که مراد صیتی کن گفت پیوسته در صد و آن
باش تا کاری کنی که ترا از ان پشیمانی حال کرد و دو ایحکام بس منی بزرگ دارد که از برای انسان است و خطائی که پیدا شد هر قدر که
پشیمان شود و یاد در صد و ملا فی آن بر آید فایده تی نخواهد بخشید و پشیمانی در آنحال سودی نخواهد داشت از کلمات است که گفته در چهار
تجیل کن بگردن در عوض بی غیبت در عوض بد بشیندن و مطالبه حق و حاجت خوبتن از غیر اهل وقت یکی از علمای ظاهر بود
رسید اورا گفت مسلمانان صیت گفت مسلمانان خلاف نفس کردن با آب شربت در ظاهر و باطن عمل نمودن که هر چه خوا
در آن مندرج است یکی اورا گفت یا شیخ مراد صیتی کن تا بدان آسودگی دنیا و آخرت حاصل کرد و گفت تا توانی طبع خود را
باز و بر تبه دون قناعت منهای کشت و دانت طبع نگذار که مرد بر تبه از مرتب بسد و علو طبع خود بسبب فلاح و آسودگی دنیا
و آخرت کرده و نیز از کفتمای است هر سفر را توشه و کار است توشه آخرت تقوی پر بیز کار است اورا گفتند فی ترین مان
گیت گفت آنکس که لسان و قلب و مخالف با یکدیگر باشند اورا گفتند از چه طایفه خدرا باید نمود گفت از آنکسان که خود مین باشند
و نیز از آنکسان که بی نسب بر جبه از درجات علمی باالی رسیده باشند و از آن خواهند خود را بر خلائق تفوق دهند و وقتی از او پرسیدند
یا شیخ آن که در میان این طبقه مشهور است هر یک از مشاییر سلسله از ازمعنی نموده اند صیت گفت اخلاص بصفت من ترک
ریاست و داشتن فاد ترک نمودن جناس و اقرار داشتن بر خطا و انکار کامل و زکار زدن کانی خود را در بند او سه عیبه و کما
که زمانش نزدیک و زندگانی او اداع گفت و مقارن بود سال فائش با سعید ششت نه بگری در زمان خلافت الطالع سه
عباشی همان شهره فون کردید یکی از بزرگان این طبقه چون خبر وفات اورا شنید گفت ماتت الأدب و النعموی یعنی از

وفات او و بیست و یکمین کاری نرود الله علم تجاتی الامیر

ابوالموید محمد بن محمد بن الجلی الصانع الجعفری

از بزرگان فیلسوفان و اجلاسی اطباء حدائق است بکثرت فضائل و اطلاع بر علوم حکیمه و فنون دنییه و مسیاع طبییه و زنده و فضلا و
لمای عصر مشهور و بحدت تحقیق و نیکی و تقریر نرود حکماء و اطباء زمان خود معروف چنانکه صاحب طبقات اطباء و عنوا
ترجمه انفاضل و الشمد بنیان نگاشته کان طبیباً مذکوراً و عالمات مشهوراً احسن المعالج
جهد التدبیر و التقرب و النجیب و افر الفضل فیلسوفاً متمیزاً فی علم الأدب
و انفاضل و انما و حکیم و نهمذرا چنانکه از شرح حال مستفاد میشود زمان شهرت و اوان ترقی در علوم با او اسطمانه پنجم بگری
خلافت القادر بالله و القائم بامر الله عباسی است مقارن بوده است و خزر جی در او زمره اطباء عراقیون مسطور است
و زیاده از حد بفضل و حکمت و فنون ادبیت و نیکی و شرفش چنانکه مسطور شد میاید و در فن حکمت و اکثر از هیچیک از حکما
بزرگ نیشار و چنانکه از کلمات اشعارش که در ذیل تحت خواهد آمد برخی از این معنی معلوم و مشهور میگردد و نیز چنانکه از شرح
عالمش میآید بدنی در بنده و زمانی در او در موصل بوده و اکثر بدرس و تالیف کتب اشغال داشته نعل است که در باب حال
آن فیلسوف بیانند احادیث غفره ابن عیسی که از مشاییر و اجلافتها بوده و نگاشته چون مانی در از بدینکار مشغول بود
و هم تبلند و نرود می اشتغال داشت و احسان بی نهایت از آن نفعه میدید معنی پس حقوق و ملاحظه استادی تخلص خود را
ده شعر

ابوالموید الجندی

ط ۳۶

در شرف غیری نمود و بدین تخلص در نزد شرف مشهور گشت با مجله وی از جمله مذاق اطباء و قهره این سلسله جلیله است در او ایل عذر
بغداد و معالجت مرضی اشتغال است اصابت حسه و بدایر طریقه در امر جبهه بیمار آن از و بطور میرسد و مرجع جماعتی از ایشان
و معاریف آنک بود و چون سال عمرش از چهل بر گذشت به باشرت معالجت مرضی آنرا گشته و از معاشرت خلایق نیز
دوری جست همواره بتدریس کتب حکمه و طبیعه می پرداخت و عمری در زیارت سال فاش چنانچه باید بنظر رسید ولی از
شرح حالش چنانچه بر می آید تا او اخر سنه یا بعد بحری او ایل ششصد در قید حیات بوده و هم در آن اوان خست از سر ک
فانی به ارباقی کشید از کلمات الجیم و انشده است یا بنی تعلم العلوم فلوله مثل بهما من الدنيا الا الغنی عن
بیتک بمتی و بناطل ای پرک من یاد کبر علوم را و بسجرت از طلب آن سستی کن پس اگر زسی بان علوم از دنیا
بی نیازی از کسی که بنده میخوانند ترا بصواب بخانه هر نه تحصیل علم در دنیا کفایت کند ترا قال نعلم الحکمة العقلیة
برکت العالم بنعاده و ن باز مته الجهل في الخطاء والصواب یاد کبر حکمت عقلی تا بنیاید ترا که عالم با کلمه
مید و ندر بر یسانمانی نادانی بسوی باطل و حق الجاهل عبدا لا یرجی رقه الا بالمعرفه نادان بنده
است که امید از اومی از او میت جز معرفت و نادانی قال الحکمة سر الج النفس فی عدلها عین النفس عن الحق
علم حکمت نفس انسان از اعمی است پر ضیای پس هر زمان که در ای انظم نباشی بهمانا که میشود نفس از شناسانی طریق حق
قال الحکمة غذاء النفس و جمالها و المال غذاء الجسد و جماله منی اجتمع للمرکز ال نقصه
و نتم کماله و نغم باله حکمت غذای نفس و زینت نفس است و مال غذای جمال تن است پس هر وقت
که این دو جمع شوند در در ذیل میشود نقص او و کامل میشود کمال او و نیکو و خوش میشود حال او قال الحکمة دواء
من الموت الابدی حکمت و ایت بزرگ و شفایست کامل از موت جاودانی یعنی زنده ابد است و هرگز نمرده
قال الشخص بلا عام کما الجسد بلا روح یعنی مرد بی علمتی است بی روح که از وسیع کاری بخرد
قال الحکمة شرف من لا شرف له حکمت بزرگوار است برای کسانی که بزرگوار می دارند حاصل آنکه هر کس که
بسی در او نباشد چون تحصیل حکمت کند بشرقی بزرگ رسد قال الادب از بن لله من نسیه و اوله من حسیبه و ادب
عن عرض من ماله و ارفع لذكره من جناله یعنی ادب زینت و بنده تراست مرد از نسبت هم بهتر است از حسب مرد
و دفع کننده تراست از عرض مرد از زمان او و بلند کننده تراست ذکر مرد از او باز جمال او قال من احب ان یعرفه
باصح فلیکثر من الغایه بعلمه یعنی کسی که دوست دارد نامش همواره در زبانها نذکور باشد پس باید غایت بعلم
خود بسیار داشته باشد قال العالم المحروم اشرف من الجاهل المرذوف یعنی عالم و دانشمند که از مال دنیا محروم
باشد بزرگوار تر است از جاهل غیر محروم و قنتم نبودن حکمت آن فقر بزرگست حاصل آنکه از آنکه از علم حکمت بهره نباشد اگر
هم از مال دنیا بی نیاز باشد پس فقر است قال الجاهل بطلب المال و العالم بطلب الکمال فان طلب میکند
مال او دانا طلب میکند کمال افال الغم لیل القلب و السرور نهاره و شر بالتم اهون من معانات الهتم
یعنی غم و اندوه بفر شب است برای قلب سرد و شادی شبانه روز است برای آن اشامیدن
سهل تر است به نرا از اندوه خوردن و این فقره مسلم است در نزد جمهور اطباء که اعراض نفسانیرا میگردانند پس از امر این
جماعت و آن فیلسوف میمانند اشار فیضیه و منظومات بلغیه در طب غیره بسیار است در اینجا بعضی از قصاید قصصاً
اورا بخاریم

قال عدم الحکمة هو النفس العظیمة

ابوالموید الجری

۱۷۷

اورا ینکاریم کہ مقام فصاحت و بلاغت وی بر بنیدگان مشہود و معلوم کرد و از جملہ انقصید مغرب است کہ بعضی از اہل فضل اورا غسوب شیخ الرئیس ابوعلی بن سینا دانند و جماعتی دیگر نہ استہ با بن بطلانش نسبت داده اند ولی مورخ خزر جی تصریح کرده کہ ازین حکیم دانشمند است و گوید در کتاب سمعی و من لہی فی نور الہدایہ تذکار الہکما کہ از مولفات الحکیم و نامند است این قصیدہ را مسطور داشته و الحق در حفظ صحت و علاج بدین خوبی اشعار کتر و دیدہ شدہ کہ با فصاحت بیان طب

در ان حسیع باشد وہی ہذہ

احفظ بنی وصتی و اعمالہا	فالتب مجموع بنص کلامی
قدم علی طب المریض عنایہ	فحفظ قوتہ مع الأتہام
بالشہب یحفظ صحۃ موجودہ	الصدفہ شفاء کل سفام
فللنکاح ما استطعت فانتہ	ملء الحیوۃ تراوی فی الأرحام
واجعل طعامک کل یوم مرۃ	واحذر طعامک قبل ہضم طعاما
لا یخضر المریض الیسر فانتہ	کالتار تصبح وہی ذان ضام
واذا تغیر منک حال فاحنلا	لرجوعہ حل و عقدک نظام
لا یخمر زلفی شہرک انما	کہوسہ سبب الی الاستقام
ان الحی عوز الطبیغہ سعدا	شاف من الاسقام والالام
لا تشر بن بعقب کل عاجلا	لانا کما کن بعقب شرب مدام
وخذ الدواء اذا الطبیغہ کدت	بالأحنلام و کثرہ الاحلام
والفی یقطع والقیام کلاہما	بہما و لیس بنوع کل فہام
واذا الطبیغہ منک تعب بلنا	فدواء ما فی الجلد بالاحتتام
اہاک نلزم ککشی واحد	فنفور نفسک للذی بزوام
و یزید فی الأخلط ان یفطنہ	زادہ فینقص فضلہا بطوام
والطب جملنہ ان احفظنہ	حل و عقد طبیغہ الأجسام
ونقول ندبہ المزاج فضیلہ	بشغی المریض بہ وبالآوہام

حاصل معنی از عبارات و تعبیر الفاظ اگر ای پسرک من این نیکو وصیت مرا حفظ کن و نگاہ دار و عمل کن بدان کہ در حقیقت تمام حال ^{طب} کہ حفظ صحت و علاج تن باشد مجموع است بنص این کلام من و نتیجہ را کہ در این اشعار بنظم آورده ام پس در حفظ صحت و علاج آن گاہ کہ مقام معالجت باشد مقدم باید داشت از روی عنایت بحال مریض حفظ قوہ اورا بار عایت ایام آن چہ رعایت ایام مرض حفظ قوہ از سایر چیزا و تدبیر دیگر ایم است و صحت حاصلہ موجودہ را با اغذیہ و ادویہ مثل خم و باید حفظ نمود یعنی اغذیہ و ادویہ معتدلہ و معالجت بصدرا و امراض باید رعایت کرد تا بتوانی کمتر نکاح کن و از مباشرت بانسان دوری نمای از نزدیکی کہ منی نادرہ حیات انسانیت کہ نتیجہ میشود در ارحام و نیز طعام و غذای خود را در ہر روز یک دفعہ بیشتر قرار دہہ چہ طبیعت از ہضم آن بازماند و معده را ضعف کلی پدید کرد و همچنین عذر کن از خوردن طعام بر معده قبل از علامات و آثار ہضم طعام سابق ^{کہ ان}

ابوالموید الجرجانی

۱۵۸

که آن رخ شعل غذا باشد از بدن که سنگی صادق و نزمبارت کن بر معالجت در ابتدای آن مرض کم را حقیر مشاهده
 کم نظیر آتش کم است که بر پشتهای چوب خشک افتد اگر آتش کم را خاموش کند مگذرد و لحظه که اطفا نمازده آنرا نتوان باسانی
 نمود و هرگاه حالات بدتر از اعتدال خارج می در آنوقت بعضی از تدابیر طبیعیه حیل برکنیز تا رجوع کند بحالت اصلی نظام بدن
 و همچنین در هر ماه از یک مرتبه قی دوری مکن چه آن کیلوسس و گیموس فاسد که سبب از برای الام و استقام کرد و از بدن دفع
 میشود از آنروی شخص همواره با صحت کامل قرین خواهد بود بدستی و تحقیق حمیه که اسماک از غذا باشد مساوی موافق طبیعت
 طبیعت را و شعایر برک است از الام و استقام موافق کلام معجز نظام که ایچبه و اسر کل ذایچه هرگاه غذا
 وارد بدن ساختی بخیل در خوردن آب مکن چه آب خوردن بلا فاصله مورت فساد و فداورد است بضم فذ است و همچنین غذا
 خوردن درستی و بعد از آنکه شراب در اینصورت هم غذا را زود و بر معده ضرر زیاد است هرگاه طبیعت استلای غذا
 قی و اسهال عارض شود هم یعنی اسهال دفع آنرا کن مانده در موردیکه قی اسهال باعث ضعف طبیعت گردد و مبارت کن
 و بگردار هرگاه طبیعت را که در مینی بخواب زیاد و دیدن خوابهای پریشان چه در اینوقت طبیعت انداز کند در حالت صحت
 که بدتر استغیه از حلط غالب نماید و هرگاه در طبیعت مرضی از امراض باطن یافتی چون آثار امراض در جلد ظاهر شود مثل بعضی از شوره
 و قروح و غیره پس بهترین معالجات استقام است و بعضی از اطلیه متناسبه پس منوار است که در غذا همواره برشی و احدا
 کنی که نفس خور در اید کنی بزمام ازیت یعنی کف نفس کن از آنکه فذای واحد وارد بدن نمائی و هرگاه طبیعت اخذیه مخلطه وارد
 ساختی زیاد میشود اخلاط رویه در بدن ناقص میشود و فضیلت اخلاط از حیثیت قوام و سایر ضررها که حلط صحیح را لازم است در
 علم طب را اگر خواهی انی بشیر تل و عقد طبیعت اجسام است و میگویم من که تدبیر مزاج فضیلتی است که شفا یابد بر مرض بان
 و هم تدبیر و همه حاصل مراد ازین شرف است که چون علاج باستمال ادویه است و تدبیر و اعمال تدبیر در معالجت مقدم بر
 ادویه و معالجات همه و حیالیه در جزو تدبیر محسوبست چون معالجه که در اینمورد از اطباء حی بزرگ معروفست در اینکتاب در ضمن
 بعضی از آنها مسطور است مستور مانند که حاصل منفی شرفیم بالثبده یحفظ الخ که معنی دفع المرض بضده و حفظ
 باشد جمهوا اطبا متفقند بر آنکه طب الکله دو قاعده بشمار می آید اول دفع مرض بعینه و دوم حفظ صحت مثل چه کلیتاً فایده
 علم طب حفظ صحت و دفع مرض است پس سایرین در مقامی که گوید صحت را مثل آن خطا کند یعنی اخذیه معتدله بر بدن وارد نماید
 چه صحت نسبی آنحالت است که افعال بدنه شخص برنج سلامت باشد و مثل آن هیچ کیفیت از کیفیات اربعه نباشد در اینصورت
 خطا آنرا با غذیه و اشربه معتدله کنند و اگر اندک انحرافی نیز مزاج معتدله پیدا کند مخزنی تصرفی و تدبیری در اشربه غذیه بحالت
 عود نماید و مرض آنحالتی است که کلی طبیعت بر غیر سلامت باشد در این مورد و کلیتاً دفع آن بعد است چنانکه مرضی که از استلا
 کرد و علاج آن استفرغ است و همچنین استفرغ کلی را علاج عباس بر همین پنج تمام آنرا قیاس باید کرد و بر طبیب عاقل و دقیق

وجودی بگو من کل نوع مرکب	من العالم المعقول والمترکب
فقلبی مشکوه و نفسی زجاجه	بعضی اصباح الجوی المناهب
و نوری من نور الاهی ذاتها	نصب علی ذاتی بغير نسلب
و زینتی من الزینونه العذب منها	نزه عن وصف بشری و مغرب
کافی فی وصفی مناره زاهد	بفکدها الشفاف اشرف کعب